

در بیان تاریخ ولادت آنحضرت

بحانه آوردند حضرت رسول و آمد و حضرت امیرالمؤمنین را گرفت و در دامن گذاشت چون نظر حضرت امیر بحال جناب حضرت رسول افتاد شاد و خندان گردید و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته پس بفرموده حدیثی شروع کرد باینکه
 سورۀ مؤمنان فرمود بسم الله الرحمن الرحیم فدا علی المؤمنون الذین هم صلوٰتکم عاشعون چون این را به خواند حضرت رسول
 فرمود بخفوق که بنور شکا دی یافتند ایشان پس امیرالمؤمنین ایات بعد از این را خواند تا اولتائهم الوادون الذین برؤن الله
 هم فیها خالذون پس حضرت رسول فرمود بخدا شوکند که نوزدهم ای ایشان و بشوهدایت بیابند ایشان پس حضرت رسول
 فاطمه بنت اسد را گفت که برو و قم او حیره را بشا زده ده بولادت فاطمه گفت چون من بروم کی او را شہر خواهد داد حضرت فرمود
 نوبر که من او را شہر و سیراب میکردم پس حضرت زبان مبارک خود را در دهان او گذاشت و دوازده چشمه از زبان حضرت
 ان حضرت در دهان حضرت امیرالمؤمنین جاری شد باین سبب نوزده روز و تو بهر گفتند چون فاطمه بوکشت و بدید که از علی بن ابی
 طالب بجانب آسمان نوری شاطع است که اطراف آسمان را روشن گردانیده است پس آن حضرت را بحدیث طفلان دیگر در میان جامه
 پیچید و ایشان حضرت بقوت زبان جامه را از هم زد و بدید و شد خود را بیرون آورد و پس فاطمه جامه محکم تراورد باز آنحضرت
 بان جامه پیچید و بیت بازان حضرت قوت کرد و جامه را باز کرد هم چنین در دو جامه و سه جامه و چهار جامه محکم آن
 حضرت را بست حضرت همه را باز کرد پس شش جامه دہبای محکم حاضر گردان حضرت را در آن جامها پیچید پس پوست محکم
 بر روی آنها پیچید بازان شہر خدا بقوت زبان همه را از هم زد و بدید و بقدرت حق تعالی بخامد و گفت ای مادر در دست مرا مندا که بچشم
 دشمنای خود را بدید که خدا بنقض و دعا بر آورد و باینکنشان خود ایشان را و نفیل نامم ابو طالب چون آن حالت را مشاهده
 نمود فاطمه را گفت که دست از او بردار که کار او عجب و مانند فرزندان دیگر نیست چون روز دیگر شد رسول خدا نیز فاطمه آمد
 حضرت امیرالمؤمنین را از او گرفت و در دامن گذاشت و باز حضرت امیر بر آن حضرت سلام کرد و خندید و بشارت و شادی کرد و
 اشاره نمود که از آنچه دیر و زمین دادی باز عطا کن پس فاطمه شادی کرد گفت بحق خداوند که خدا و رسول را شناسی و
 چون روز سیم شد که روز دهم دی خجہ بود ابو طالب در میان مردم ندا کرد که حاضر شوید برای ولیمه فرزندان علی و سبب شد
 و هزار کوسند و کاز برای طعام مردم ذبح کرد و جمع شد مکه را از آن طعام خورایند و ندا میکرد در میان مردم که هر که خواهد
 ان طعام فرزند من علی تناول نماید هفت شوط برود و خانه کعبه طواف کند و بیاید بر فرزند من علی سلام کند که خجہ او را
 شریف و بزرگوار گردانیده است و بعد از آن ولیمه او تناول نمایند پس باین سبب روز بحر العظیم و نکرم کردند و اترعید کردند
 و قبرهای دوازده مقرر شد و در آن وقت سق مبارک حضرت رسول سی سال بود و آن حضرت را بشارت و بشارت میدادند
 که کوارۀ او را نزد بن رخت خواب من بگذارد و خود منو جبر تر بیت آن حضرت بلند و جسد مطهر آن حضرت بزمینش و شہر در
 کالوی و میخیزد و در وقت خواب کوارۀ او را پیچیدند و در بیداری را و خن منکند او را بر سینه مبارک خود میچسبایند و میفرمود
 که این برادر من و این و برادر من و برادر من و خجہ من و پشت بنیاد من و شوهر من بکن پدۀ من و من من من و وصیتها
 و علوم من بجان من منست در امت من بنوسته آن حضرت را بومیدانست و در کوهها و وادعی که میکردانند و علوم و اشراقی
 را بر کوش و جان و میخواند مشق کوی شد نادیدن آن حضرت در این حدیث محال اخبار و احوال گذشته است و محمل
 است که بنای این حدیث بر سبی بوده باشد یا آنکه در سال ولادت آن حضرت فرشتی حج دو ماه شعبان کرده باشند و انوازی حجه
 نامیده باشند چنانچه در ولادت حضرت رسالت بان اشاره نمودم این شهر ثبوت و ثابت است که روزی فاطمه بنت اسد
 دید که حضرت رسالت خرمائی تناول مینماید که از شک و غیر خوشبو تر است و بخشهای دنیا مشاهدت ندارد پس از حضرت انبیا
 کرد که دانه از آن خرمای من عطا فرما حضرت فرمود ناگواهی ندی بوجدان من خجہ و پیچید من این خرمای بر نوحلال نیست فاطمه
 گفت بگدانه از آن خرمای گرفت و تناول نمود بعد از خوردن و غبتش بان خرمای بازده شد و دانه دیگر از برای حضرت انبیا
 نمود حضرت فرمود بشهر طری بنید هم آن دانه را که ندی ای ابی طالب مگر خدا را دانکه نگام ناید بشارت و حدایت و رسالت من
 چون شب دوامد ابو طالب نیز فاطمه آمد و فاطمه استقامت نمود که هرگز چنان بخوش نشنیده بود از او پرسید که خوش
 خوش از جنبت فاطمه خرمای را بر آوردی گفت از آن خرمای که در کوهها را به از او را نام فاطمه کث

این حدیث در
 تفسیر حضرت امیر
 علیه السلام در
 بیان تاریخ ولادت
 آنحضرت است

ناشاید مدعی بودند این خدا و رسالت محمد متعلق این خرمایا و بنوعید هم ابوطالب بنی قریظ را گفت فاطمه را گفت که اظهار
مکن نزد قریظ که من شهادت کنم که من اسلام خود را برای ضلالت ایشان پنهان میدارم پس ابوطالب خرمایا را گرفت و بنا بر
و ان خرمایا پشت بود و بان خرمایا منطقه علی بن ابیطالب منعقد شد و همان شب با فاطمه سفاربت نمود فاطمه بان حضرت مطهره
حسن و جمال انکرمه حدف و لایب بسبب آن ماه فلک مانت و خلافت منزهت کز بد و در شکم او با دسجی میگفت و در تنها
مونس او بود و روزی فاطمه نیز کعبه آمد و جعفر طیار را با او همراه بود حضرت امیرالمؤمنین در شکم فاطمه با جعفر سخن گفت جعفر
از غریب غالت فناده مادرش شد در آن بهائی که بر کعبه مضب کرده بودند برود و افتادند پس فاطمه دست بر شکم خود مالید
گفت ای نور دیده من تو هنوز از شکم بیرون نیامده بهار اسجد میگفتند چون بیرون آئی رتبه تو چون خواهد بود چون
این حالت را با ابوطالب نقل کرد گفت این دلایل بر آنچه مرا خبر دادش در راه طایف و فقهه شریعتان بود که درندگان
چون ابوطالب را میدیدند از او میگریختند و روزی فاطمه متوجه مکه کرد بدناگاه شهری در برابر او پیداشد چون نظرش
بر ابوطالب افتاد فترد بان و آمد و در بر خاک میمالید و دم بر زمین میسپارد و نرد او ندل می نمود ابوطالب گفت بخوان تا
که ترا فریده است شو کند میدم ترا که بیان کنی که چرا نزد من ندل میمالی شهری در آن شهری است که فاطمه را در شکم خود
داری گفت: ه پیغمبر خدا و تربیت کننده او پس در آن روز محبت حضرت رسول در دل ابوطالب جا کرد و ایمان او در حدیث
و بکورت و ابت کرده است در شبی که حضرت امیرالمؤمنین متولد شد ابوطالب و ابی سنیبه خود گرفت و دست فاطمه بفت استدا
گرفته بکوبیدند و ندا کردند بگری چند که مضمون آنها اینست که ای پروردگاری که سب ناداناه روشن فریده بیان کن از برای
آنکه کودکی خود را چه نام گذاریم ما گاه مانند از چیز از روی زمین پیدا شد نیز بان ابوطالب مد ابوطالب را گرفت و باطل
دنبه خود چسباند و بخانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سببش در آن شهری چند نوشته است و مضمون آنها اینست که
مخصوص کردید بد شما ای ابوطالب و فاطمه بفرزند طاهر پاکیزه برگزیده پس نام بزرگوار او را علینت و خداوند
اعلا نام او را از نام خود اشتقاق کرده است پس ابوطالب آن حضرت را علی نام کرد و آن لوح را در زاویه راست کعبه او پنهان
او پنهان بود تا زمان مقام بن عبدالمطلب نملعون انرا از انجا فرود آورد بعد از آن نام پیدا شد در کتاب روضه الواعظین و
خران بسند بسیار از ابوسعید خدری و دیگران روایت کرده اند که گفتند روزی در خدمت حضرت رسالت نشسته بودیم
ناگاه سامان خادسی و ابوذر غفاری و مقداد و عمار و خدیجه و ابوالهثیم بن بهمان و خویهر بن ثابت و عامر بن الوائله بنجد من انحض
آمدند و نشستند تا رانده از روی ایشان ظاهر بود پس گفتند بدان و مادران ما فدا می شود یا رسول الله ما می شنویم
از شما چیزی در حق برادر تو و بر حرم تو علی بن ابیطالب می شنیدیم که ما را یابانده می و در حضرت فرمود که چه می شنید گفت در حق
برادر من و بر حرم من گفتند میگویند که علی را چه فضیلت است دوست شما سلام بود بکران و حال آنکه در هنگام تجش و کودکی بود
اسلام او لعنا و نداد و از این مقوله سخنان باطل میگویند حضرت فرمود بخدا قسم میدهم شما را که با نشسته اند که در کتاب
گذشته نوشته است حضرت برهم پدرش از نزد حق داشت و مادر او را برود میان علی چند در کنار هر که از ائمه را می گفت
بعد از غروب آفتاب حضرت متولد شد چون بر زمین آمد برخواست دست بر سر و رگ خود کشید و شهادت بو خدا نشانی داد و حق
جامه برداشت و بر خود پوشید چون مادرش آن حال را مشاهده نمود ترسید از پیش او گریخت پس نظر کرد بکواکب و زمان و زمین
و غیرها گرفت و در همان شب حقیق عالم ملکوت معلولت و ارض را بان حضرت عطا فرمود و بر ما بدان کواکب چشما تمام کرد چنان
چه حقیق در زمین یاد کرده است اما متداند که موسی علیه السلام در زمانه متولد شد که فرعون در طلب او بود و برای او زنان خاله
را شک بشکافت و هر کوی که واسر میبرد چون موسی متولد شد موسی بنیاد ریخود گفت که مواد و نابوٹ کنار و نابوٹ را بدو را
افکن مادرش از حق او ترسان بود گفت ای فرزند کرای میزنم که تو فرقتی موسی گفت من ترس که حقیق برودی مرا بشو و بخوا
کرد ایند پس مادر موسی بگفتند موسی را در صندوق گذاشت و بدو را افکند تا آنکه حقیق او را با مادرش برگردانید و در رند
هفتاد روز و بر او بی هفت ماه بپرورد و پناهش میداد تا نزد مادر خود برگشت و چنانچه حقیق در آن یاد فرموده است
که در هنگام ولادت با مادر ریخود سخن گفت چون مریم کبیا را اشاره نمود و رکوع و بخر آمد گفت ای عبدانی الکتاب و حقیق بنیا

در بیان اولاد نبی صلی الله علیه و آله

۱۲۱

پس بعد از سه روز از ولادت و حق تعالی کتابت پیغمبری با و داد و او را وصفت بنما و زکوة نمود و همه شهادت میدادند که حضرت من در این
از پس تو را فریده است ما چون در صلب آدم بودیم بتبع حق تعالی میگفتم پس حق تعالی ما را منتقل کرد ایند بصلبها مردان و بخی
زنان و در همه این احوال بتبع ما را در پشتها و سینهها میشنیدند و در هر عصر و زمانی تا بصلب عبدالمطلب در آمدیم نور ما از
روگها بدان ما و جنبهای ما در آن ما پیوسته شاطط و لامع بود و نامها ما بنور بر چشمها ایشان نوشته بود پس در صلب عبدالمطلب
نور من علی جدا شد نصفان بصلب عبدالله و دیگر نیم من ابو طالب منتقل کرد پس مردم بتبع ارا از صلبهای ایشان میشنیدند
چون بدو نیم من در میان بزرگان قریش میشنیدند نور ما از روگها ایشان شاطط بود تا نور سائر قریش هم از نور من بدستی آنکه
جمع جانوران و درندگان بسبب این نور بر ایشان سلام میکردند و نباتات از نعیم منموندند تا آنکه از پشت پدرها بشک ما از
منتقل شدیم و بسبب من جبرئیل در وقت ولادت علی بن کنت بحسب خدا خداوند علی اهل انرا سلام میرساند و از پشت شکو
بو لادت برادر تو علی و میگوید که نور دایک شده است که بجز این ظاهر کرده و حق تعالی تو را شکار شود و رسالت تو بر سر دایک
کرد و در آنکه تقویت نمودم برادر تو و وزیر تو و شبیه تو و جانشین تو و آنکس که بسبب او با زوری ترا قوی میکردند و زمام ترا
بلند میکردند پس بر خیر و استقبال کن و را بدست داشت خود که او سر کرده احباب بمن است و شیعان او و سفیدان خوانند
بود چون این وحی را شنیدم بر جسمم و شکوفا طمعه نبات شده و دیدم در وقتی رسیدم که او را در دایک کوفته بود پس جبرئیل
مراند که یا محمد من پرده میان تو و فاطمه می آورم تو در پس پرده بنشین که چون علی بیرون آید بدست خود بگیرد و دایک
جبرئیل مراند که یا محمد دست خود را دراز کن و علی را بگیر دست راست خود را دراز کردم علی بر آید دست من فرو برد و چون
نزدیک خود آورده دست راست خود را بر گوش راست خود گذاشت و با او از بلندایان و امامت گفت و بوحی خدا و رسالت
من شهادت داد پس رو بکنار او در گفت ان شاء الله ان یار رسول الله بنی گفت یا رسول الله و حضرت میفرمائی که بخوانم گفت بخون
پس بخوان خداوند بلکه جان محمد و فاطمه در دست او است شروع کرد و حضرت دم را که دست و حق او باها قیام نمود از اول تا آخر بتجوی
نلاوت نمود که اگر شش حافه میبود میگفت که از من بشنیدند پس حضرت شروع و حضرت برینم را نلاوت نمود و نور نه موی
چنان خواند که اگر موسی حاضر میبود حاضر میبود که او از من بشنیدند نموده است پس بجبرئیل را نلاوت نمود که اگر عیسی حاضر
بود افرا میبود که از من بشنیدند پس قرآن که بر من نازل شد نلاوت نمود بی را که از من بشنود پس من با و سخن گفتم و او با من
سخن گفت بروی که پیغمبران و اوصیای ایشان با یکدیگر سخن گویند پس بحالت طفولت خود مراجعت نمود و چنین خواهد
بود حال زبانه امام از فرزندان او پس چرا اند و هنار میباشند از کفهای فلشک و شراب چون به صاحب بقتید چه
دارد از کفهای باطل ایشان مگویند ایند که من پیغمبرم و وصی من و وصیای ایشان است بدو سبب که پدرم حضرت آدم چو
دید که باق عمرش بنور نوشته است نام من و نام علی و نام فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه حسن گفت طری مندی
ابا خلقی فریده که از من گرامی تر باشد نزد حق تعالی را کرد او را که ای دم اگر صاحبان این نامها نمیشودند هر اینه خلق نه
میکردم آسمان را و نه زمین را و نه ملک مقرب و نه پیغمبر را و نه سلی را و نه ترا ای دم پس حضرت آدم تولد اولی از اوصاد شد سوال
کرد از خدا بحق ما که او قبول نماید توبه او را و خطای او را و بپارمزد و بپرکت با حق تعالی توبه او را قبول کرد و ما منان کا ما من
که حق تعالی فرموده است که آدم تلفی نمود آنها را از پروردگار خود پس ختم خطاب کرد که ای دم شاد و خورسند باش که صاحبان
این نامها از فرزندان و ذریه تو اند پس دم حق تعالی بر این نعمت عظم شکر کرد و غر کرد بر ما آنکه بسبب اینها همه از فضل خدا
ست بر ما پس سلمان و اصحابش بنخواستند گفتند که شکر میکنیم خدا را که ما شیم رستگاران حضرت فرمود که با چنینی است
شاید رستگاران و طاعت از برای ما و شما فریده شده است و جنت از برای دشمنان ما و دشمنان شما فریده شده است
در روز خدا الوافظین بنده معتبر و علی بن الحسین روایت کرده است که روزی فاطمه نبات شد و در دایک کعبه طواف میکرد و در
وقتی که بمحضرت امیرالمؤمنین حمله نمود تا که در آستان طواف او را در دایک کوفت پس بعد از آن که کعبه شکافته شد و
فاطمه داخل کعبه شد حضرت امیرالمؤمنین در آن مکان مکرم ظاهر و مظهر از او منول گردید و این را بطریق دیگر این باق
از حضرت موسی جعفر روایت کرده است که روزی ابوطالب بمکه را آمد و رسید تا کعبه و منول به مسجد درآمد و از

بودند و انملعون را در پیشان حضرت باز داشته بودند پس آن بودی بان حضرت گفت که ابو محمد بکثر ابر لعین را خدا او را بکشد
بدن سبکه من خوانده ام در کتابی که بر حضرت موسی نازل شده است که این بدیخت کناهش بزرگتر از سار و سپردم که برادر خود را بکشد
و از قادیان کشیده نافت صالح این شهر شوب روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین دو غزوه خندق پیش از آنکه عمر
عبدود را بکشد ضربتی بر سر آن حضرت زد که سر مبارکش شکافته شد حضرت انملعون را بچشم فرستاد بچند من حضرت رسالت
مواجهت نمود آن حضرت بدست مبارک خود آن جرأت را بدست و بدنه آن مجرمان خود بر آن جراحت دهنده و ساعت ملتئم
کرد بدین فرمود که من کجا خواهم بود در هنگامی که این ریش را بچون این سر رنگین کنی بید عبد الکرم بن طاوس روایت کرده
است که این جتاس که روزی حضرت رسالت با حضرت امیر المؤمنین گفت که با علی حقیقت عرض کرد محبت ما را بر شما نهاده پس پیش
اول مکانی که از شما نهاده اجابت کرد شما منم بود حقیقتی او را زینت داد و برش و کوفتی بعد از آن شما نهاده اجابت نمود و او را
زینت بخشید به پیشانی خود و پیشانی او را زینت نمود و از ایشان فرمود که این چهار اجابت نمود از آنجا که کعبه مزین
کرد ایندیش زمین شام اجابت کرد به پیشانی مقدس زینت داد پس زمین مدینه اجابت نمود از آنجا که من شرف کرد ایندیش من
کوفه اجابت کرد از آنجا که شرف داد با علی بن حضرت امیر المؤمنین گفت یا رسول الله ایام من دو کوفه عراق مدحون خواهم شد و شرف
بلای اعلی شریف خواهی شد و در بیرون کوفه و مدحون خواهی کردید در میان ضربتین در میان ماهای سفید و انملعون گفت بدیخت
زین این است عبد الرحمن بن الحکم پس سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که مرا به پیغمبر فرستاده است که چه کند نافت صالح نزد
حقیقتی کناهش از او بیشتر نیست با علی صند هزار شمشیر از عراقی ترابری خواهند کرد و در کتاب کز الفوائد روایت کرده است
که روزی حضرت امیر المؤمنین بسجده رفت و هنگام آن حضرت بگریه بلند شد چون سر از سجده برداشت اصحاب آن حضرت
گفتند یا امیر المؤمنین دلهای ما را بدرد آورده و ما را اندوهناک کرده اند ناچار چنین گریه از تو مشاهده نکرده بود
ایا سبب آن چه بود حضرت فرمود که در سجده بودم و در قیامت ترا میخواندم تاگاه مرا خواب و بود خواب و لاشکی دیدم در خواب
دیدم که حضرت رسالت نزد من آمده است و میگوید ای ابوالحسن خبیث تو را ما بطول انجامیده مشغول نقای تو کرده ایم
اینچه حقیقتی مراد و باب تو وعده داده بودیم را وفا نموده گفت یا رسول الله آنچه برای من بنوعطا کرده است که است فرمود
که بجای ترا و جای زوجه تو و فرزندان بزرگوار تو و سایر امان از فرزندان خود را اعلام این مقدر ساخته است و به
شما را از جمیع ملثکه مقبرین بالا تر کرده است پس گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چنان مادر کجا خواهند بود
فرمود که شب جان ما با ما خواهند بود گفت یا رسول الله شب جان ما دارد و بنا چه ثواب خواهد بود فرمود که ثواب ایشان بمن
از کمره شدن و عاقبت از قیامت ثواب ایشان در وقت مرگ خواهد بود فرمود که او را بختیتم کرد است در وقت مرگ
ماندن در دنیا و رفتن بکبر اعقی و ملک موت را امر میبکشد که او را اطاعت کند گفتم طریقی قبض روح ایشان چه گونه خواهد
بود فرمود که انا که در محبت ما را ساخته و بیرون رفتن جان ایشان مانند است که یکی از شما در روز بیدار گریه اب بستاند
بخورد که دلش را خنک گرداند و سایر شب جان از دنیا بیرون میروند که کسی با غایت سزاوارده در وقت خواب خود
بجواید و بخواب رود و در دهنش بگردن روشن کرد و در رجا بر آید رجا بستاند و معنی روایت کرده است که چون
محمد بن ابی بکر که روی از اشرف مضر را بچند من امیر المؤمنین فرستاد عبد الرحمن بن بلم در میان ایشان بود نامه که از ایشان
در اینجا نوشته شده بود در دست او بود چون حضرت نامه را گرفت و نامها را خواند بنام انملعون دهنده فرمود که توئی
عبد الرحمن گفت بلی حضرت امیر المؤمنین فرمود گفت خدا بر عبد الرحمن را با انملعون گفت یا امیر المؤمنین من ترا دوست میدارم
حضرت فرمود که دروغ میگوئی بخدا سوگند که مراد منست بیداری بر او سه مرتبه منم خورد و خورد و شوق حضرت و حضرت
سه مرتبه سوگند یاد کرد که مراد منست بیداری انملعون گفت یا امیر المؤمنین سه مرتبه سوگند یاد کردم که ترا دوست میدارم
باور میکنی حضرت فرمود وای بر تو حقیقتی ارواح را پیش از بدنهای خلق کرده هزار سال ایشان را در هوا تا کن گردانید پس
در عالم ارواح با یکدیگر گفت گرفته اند و یکدیگر را شناسخته اند و در این عالم با یکدیگر موقوف و محبت دارند و آنها که در این عالم
با یکدیگر گفت نداشته اند در این عالم با یکدیگر گفت نداشته اند و در این عالم ارواح با تو گفت نداشته اند

در بیان شهادت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

(۱۶۸)

چون آن ملعون پیش کرد حضرت فرمود اگر خواهد که نظر کند بکشند من نظر کند باین مرد بعضی از حاضران گفتند یا امیرالمؤمنین
چرا او را نمیکشی حضرت فرمود که بسیار عجیب است که میگویند که من بکشم کنی را که هنوز نکشته است مرا بسند معتبر و بگروانید
کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین داخل حمام شد شنید که صدای حضرت امام حسن و امام حسین بلند شد حضرت
فرمود که شد شما را بدو و مادرم فدای شما باد عرض کردند این ماجرا ملعون ابن ابی طالبی شما آمد تو سیدیم که ای پسر شهاب
حضرت فرمود بخدا سوگند که کشنده من یغیر او نخواهد بود و احادیث معتبره وارد شده است که چون حضرت امیرالمؤمنین
از آن فرمائی و نفاق و کفر و شقاق احباب خود دلشان شد و لشکر معاویه بر اطراف و قواهی بلدان حضرت غارت می آورد
و احباب آن حضرت پاری و عقیقودند بر منبر فرمود که بخدا سوگند دوست میدارم که حق تعالی مرا از میان شما بیرون برد
و در ریاض رضوان جاده مرگ و این زودی در کعبین مندفق فرمود که چه نافع شده است بدینجتناب امت را که
محاسن مرا از خون سرم خضاب کنند این خبر پیش که پیغمبر نزد کوا و مرابان خبر داده است پس فرمود که خداوندان من از ایشان
شکامده ام و ایشان از من بکنک مده اند و من از ایشان ملاک یافته ام و ایشان از من ملاک یافته اند خداوندان مرا از ایشان
راحت بخش و ایشان را مبتلا کن بکسی که مرا یاد کنند و در کتاب کشف الغمّه و مناقب ابن شهر آشوب مذکور است که حضرت امیر
المؤمنین در کوفه عارضه رو داد جمعی بپادشاه آن حضرت رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین ما در این عارضه بر تو قسم
حضرت فرمود و لیکن من بر خود قسم میبرم زیرا که شنیده ام از پیغمبر صادقی و معتمدی که فرمود شقی بر من است جفت پیکنده
افه ضایع صریحی بر من خواهد زد و محاسن مرا رنگین خواهد کرد بر وایت دیگر گفتند یا امیرالمؤمنین چرا از میان این قتل
بدو نمیشی که خود را بدین حضرت رسول الله برسانی و در جوار آن حضرت مدفون شوی حضرت فرمود که پیغمبر مرا بخی
داده است که در این شهر شهید خواهم شد و در پیش این شهر مدفون خواهم گردید پس شیخ مفید و دیگران بسند کما معتبره این
کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین از مردم بیعت میگرفتند عبدالمطلب بن ابی طالب آمد که بان حضرت گفت قبول بیعت
او نمود تا آنکه سه مرتبه بخدا نشان حضرت آمد و در مرتبه سیم با حضرت بیعت کرد چون بیعت کرد حضرت باز دیگر او را
طلبید و سوگند داد او را که بیعت نشکند و عهدش محکم از او گرفت چون روانه شد باز او را طلبید باز دیگر او را تا کید کرد
انملعون گفت یا امیرالمؤمنین آنچه با من کردی یا دیگران نکردی حضرت شعری خواند که مضمونش اینست که من با و بیعتش شما
و بنکی میکنم را و اراده قتل من دارد و جریب باز بدین قبیله مراد پس فرمود که برو ای ابن ابی طالب بخدا سوگند که میدانم و فایده ها
خود نخواهی کرد پس حضرت اسب بنکوتی باز داد چون او بر اسب سوار شد بان حضرت شعری خواند که مضمونش همان بود چون
او بیعت کرد فرمود بخدا سوگند که انملعون کشنده من خواهد بود گفتند یا امیرالمؤمنین ما را دست و گرده نا او را بکشیم حق
افزون داد قطب راوندی روایت کرده است که هر دو از قبیله خزیمه گفت من در خدمت حضرت امیرالمؤمنین نشستم گروهی
از قبیله مراد بخدا نشان و آمدند باین بلم در میان ایشان بود پس آن گروه گفتند یا امیرالمؤمنین این بلم را ما با خود بیاورده
و همراه ما آمده است و اخبار ما و بر تو میبریم از او حضرت انملعون را گفت بنشین و نظر طولانی بر روی او کرد و راکنوا
داد که آنچه از تو میبریم راست بگو پس فرمود که با تو نبودی در میان جنتی از کودکان در کودکی با ایشان بازی میکردی هر
گاه ترا از دو و مید بدند می گفتند آمد فرزند چنانند که با انملعون گفت بلی حضرت فرمود که چون بتی جوانی و سبک داشتی
براهیه و در فومند نظر کرد و گفت ای جنتی ترا بازی کشنده ناقصه الخ گفت بلی چنان بود بان حضرت فرمود که ما در فومند را خبر داد که
در بعضی بنو خامله شده بود چون انملعون از ایشان باطل را در سخنش هر سیدان گفت مادرم مرا چنین خبر داد پس حضرت
فرمود که شنیدم از رسول خدا که کشنده تو شبیه است بهنود بلکه ازهنود است بشار و ابی کرده است که حضرت دو ماه
مبارک رمضان که در آنماه بر ریاض رضوان اشغال نمود بر منبر فرمود که امسال حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم
بود و در آن ماه یک شب در خانه حضرت امام حسن و یکشب در خانه امام حسین و یک شب در خانه زینب دختر خود که در خانه
عبدالله بن جعفر بود افطار می نمود و زیاده از سه لقمه طعام تناول نمینمود از سبب غالت از آن حضرت پرسیدند فرمود امر خدا
نزدیک شده است بکشتن او و شب بدین نمائند است بخوام چون بر محقق و اصل شوم شکم من از طعام پر نباشد و کلین بدین صبح

ان حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین نماز صبح را دو سجده اضافی نمود مشغول بعبادت که بدین
 افتاب بکنیزه بلند شد پس دو بجانب مردم کرد ایند فرمود بخدا سوگند که من پیشتر گسری چند را می باختم که شبها بعبادت حق
 پیش او رددند و گاه باهای خود را بعبادت می افکندند و گاه پیشانیهای خود را بر زمین برای خدا می گذاشتند چنان عباده خدا
 میکردند که گویا صدای انش جنت در گوشهای ایشان بود چون نزد ایشان خدا را یاد میکردند مانند درخت از ترس خضغالی
 می لرزیدند با این احوال کان میکردند که شب را بعبادت میسر آورده اند بعد از این سخن یکی از حضرت را خندانند بدینا
 نابد وجه شهادت فایز کرد **فصل سیم در بیان کیفیت شهادت شریف و بیان کلمات شریفه**
 که در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان در وقت طلوع صبح حضرت سید و صاحب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب حضرت
 خور دادند حضرت عبدالرحمن بن ملجم مرادی بمعاذت و ردان بن محالد و شبیب بن مجبر و اشعث بن قیس و قطامه و خنجر اخضر
 علیهم جمیعاً لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین چون ثلثی از شب بیست یکم گذشت روح مقدس آنحضرت برپای رضوان پروا
 نمود مشهور است که عمر شریفان حضرت در آنوقت شصت و سه سال بود از حضرت صادق ^ع روایت کرده اند از آن حضرت
 و آنحضرت امام محمد باقر و امام محمد تقی شصت و پنج سال روایت کرده اند موافق مشهور با حضرت و سالت بعد از بیست و دو
 مکه سپرده سال ماند و ده سال از عمر شریفش گذشته بود که آن حضرت مبعوث گردید و بان حضرت ایمان آورد و ده سال در
 مدینه با حضرت رسول ^ص بسرور و چون در مدینه حضرت رسول شروع بجهاد کرد ششده سال بود چون نوزده ساله شد
 شجاعان عرب را کشت و پنج پیک از ایشان جرات بر مبارزه با او نمی نمودند چون در خنبر را کشت بیست و دو سال از عمر شریفش گذشته
 بود مدت امامت آن حضرت سی سال بود و سال و چهار ماه ابو بکر غصب خلافت آن حضرت کرد و باز ده سال عمر غصب خلافت
 حضرت کرد و ده سال عثمان غصب خلافت او کرد چون خلافت بان حضرت برکت قریب پنج سال مدت خلافت آن حضرت
 بود و اکثر آن مدت با منافقان مشغول قتال و جدال بود نابد وجه شهادت فایز کردید در کتاب فرجه الفریه چند کلمات معتبره
 از امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت کرده است که هر شریف حضرت سید و صاحب در وقت شهادت شصت و پنج سال بودند و
 سال چهارم هجرت از دنیا رحلت نمود چون حضرت رسول بر سالت مبعوث گردید از عمر حضرت شصت و نوزده سال گذشته بود بعد
 از بیست سپرده سال با آنحضرت در مکه ماند و با حضرت رسول در مدینه هجرت نموده و ده سال در مدینه بان حضرت ماند
 و سی سال بعد از وفات حضرت و سالت در شب جمعه بد وجه علنیه فایز گردید و در پنج مد فون شد و عمر شریفان حضرت
 شصت و پنج سال رسیده بود کاتبی و شیخ طوسی بسندهای صحیح روایت کرده اند که در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان
 غل مشحون و انشی است که او و جمیع پیغمبران در آن شب بمآل بقا احلت کرده اند در انشب عسی با ایمان بالادف و در آن
 شب بر حش حق و اصل کرده بد شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که گروهی از خواص در مکه با یکدیگر جمع شدند بعد از واقعه
 خروان و گفتند امرای که در میان مسلمانان هستند از راه حق بدر و فقه اند و فقه خروان و ترازو کردند و گریه کردند و بر
 کشتگان خروان ترحم کردند و با یکدیگر هم سوگند شدند که حضرت امیرالمؤمنین و عمرو بن العاص و معاویه را در یکشب به
 قتل آوردند و طلب خون خارجیان خروان از امیرالمؤمنین بکشد پس عبدالرحمن بن ملجم گفت من علی را می کشم عمرو بن بکر گفت من
 عمرو بن العاص را می کشم بکر بن عبد الله گفت من معاویه را می کشم و چنین با یکدیگر عهد بستند که در شب نوزدهم ماه مبارک
 رمضان ایشان را بقتل آورند و از یکدیگر جدا شدند و این بیلم بجانب کوفه آمد و آن دو ملعون دیگر بجانب مصر و شام رفتند
 پس آنکه بقتل معاویه رفت و بود در آن شب چون معاویه رفت ضربتی بران ملعون زد و ضربتی بران او واقع شد چون طیب
 آوردند بان ضربت نظر کرد گفت این شمشیر را بر سر او دادند یکی از و چیز را اختیار کن یا آنکه جای این ضربت را در خنجر کن و یا
 بانی یا آنکه دواتی بنویسم که از مردن برمی و بعد از این نیل از تویم فرستد ملعون گفت من طاقتش ندارم و نیلی بغیر از توید
 و عبد الله بن عمر هم اند و از خود عافیت یافت پس او گفت برای تو شایسته دارم معاویه گفت بشارت تو کدامست گفت دقتی من
 رفتی است که امشب علی را بقتل آوردم مرا گاه دارا که علی را کشته باشد آنچه خواهی یا من بکن و اگر نکشته باشد مرا گاه کن که بود
 و علی را بقتل رسانم سوگند یاد میکنم که باز نیز دواتی که من خواهم یا من بکن یا من طمعون او را بکش کرد و انجیر شهادت

در بیان صفات حضرت

روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین با ضرب زدند صاحبان حضرت بر دو راه درآمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین
و صحبت کر حضرت فرمود که بالش برای من دور نکنید و مرا تکیه دهید پس فرمود همد منکم خدا را بجهت که در خور بزرگواری
است و اوصی بنیند و در حال که منافع کنند ام اسرار و شهادت میدهم بیکانگی خداوند واحد احد صمد چنانچه
خود را بان وصف نموده اعلاها الناس هر کس در کتبش میرسد یا بنجه ازان میگزیرد و هر جا بنامش کنند پس بگو اجل الله
و از سر که بختن من در سبیدن بمرکت و چه بسیار تفکر کردم در ایام روزگار و تفکر نمودم در مکنون علم فضا و در پروردگار
ان علم است که خفته بخوابست است که ظاهر کرد و در پردگها غیب مکنون و مخروشتا تا وصیت من شما است که شریک نباشد
بزرگواری خود بنا و زید و هیچ چیز را در عبادت با و شریک نیست و طریقه محمد را ضایع نمکند و کتاب خدا و سنتان حضرت را
بر پا دارند و حسن و حسن را که در و چراغ راه هدایتند روشن بدارند تا از طریقه حق شتر نی گردید محمل ملائمت و مندمت
خواهد بود خویتم هر کس را بقدر طاعتش بر او بار کرده است و تکلیف را بر جاهلان سبک گردانیده است خداوند شایسته کار
رحیم و پیشوای شما امام است دانا و ملت شما دین است درست سن در روز مضایب شما بودم و اسرار و محفل عبودیت از برای شما و
فرا از شما معارف منما به پس دلی بدینانه بنده بودم در دنیا چنان بودم که کپی در سایه و رختی نشسته باشد و ان سایه
بزودی از سر او بگردد یا آنکه با رخاشاکی نزد او جمع کرده باشد و بزودی پراکنده گرداند یا آنکه پاره ابری سایه بر سر کسی
افکنده باشد و بزودی سایه از سر او بگردد و من در میان شما بجا و گذر بودم که بدین چند روزی با شما بجا و گذر نمودم و
روح بلاء اعلی منعلق بود بزودی از من بدنه خواهند دید و خالی از روح و ساکن بعد ازان حرکتها که از او مشاهده میکردید
و شجاعتها که از او میدیدید و خواستش خواهد بود بعد ازان خطبها بیکدا از او میشنیدید و علوم الهی منما به زبان که
از او فرامیگرفتید باید که پند گیرید از حال من و از ساکن شدن حرکتی من و از بیکادماندن اعضا من زیرا که ان پند دهند
ثابت شما را از هر سخن کوی یلین و داع منکم شما را و داعی که اشتغال میرم ملاقات شما را با و دیگر در جهت قیامت خواهند
دید و درهای سر و بر و کینای مرا و ان چه از قدر و منزلت من از شما پنهان است در ان روز ظاهر خواهد شد چون من از میان
شما بروم قدر مرا اندازید شناختن چون دیگری بجا من نشیند مرا با و خواهند کرد اگر نایب منم خود و لی خون خود خواهم
بود و اگر بروم فنا و نبشی و عدا که ناست پس اگر عفو کنید عفو از برای من فریبست و از برای شما حنه است پس عفو کنید و از بد بگام مردم
دو گذرید با من خواهد که خویتم شما را بنام نزد زهر حشر بر صاحب عقل که عمرش در مقام است بر او حجت باشد با ایام زندگانی و او را
بید بخق و شقاوت اندازد بگرداند خویتم ما را و شما را از انها که رغبت دنیا مانع نمیکرد ایشان را از طاعت حق تعالی و بعد از کمال
ایشان عدا به و شدنی نازل نمیشود بد و شک که ماهه از برای ملک افریده شده ایم و باز گشت ما بگویم هر کس پس بگوید بگو امام حسن
و فرمود که یک ضربت بر او بیشتر من بجای یک ضربت که بر من زده است هر چند اگر بیش از نرنگاه کار نباشد کلینق و ابن بابویه و شیخ مفید
و شیخ طوسی و سایر محدثان بطریق بسیار از حضرت امام حسن و امام موسی کاظم و سلیم بن قیس هلالی روایت کرده اند که چون حضرت
امیرالمؤمنین اراده وصیت نمود جمیع فرزندان و اهل بیت و سرکرد های شیعه خود را جمع کرد و حضرت امام حسن و اوصی و خلیفه
خود گردانید و نص بر امامان حضرت نمود و کتابهای الهی و صحیف نبیلان و علوم کدشکان و سلاح و زره رسول خدا و سایر
اثا ان حضرت و اثار مجترب سابقین بران را بان حضرت سلیم نمود و فرمود ای فرزندان کرامی رسول خدا مرا امر کرد که ترا و همه
خود گردانم و کتابها و اسلحه که نزد من است بنویسم تمام چنانچه حضرت رسول و اوصی خود گردانید و کتابها و اسلحه خود
سلیم بن نمود و امر کرد مرا که ترا امر کنم که چون وقت وفات نوشود برادر است حسین و اوصی خود گردانے و اینها را با و سلیم نامی
پس رو کرد بگو حضرت امام حسین و فرمود که مرا امر کرد ترا رسول خدا که چون وقت شهادت نوشود فرزندان خود علی بن الحسین را
وصی خود گردانے و اینها را با و سلیم نامی پس رو بجانب علی بن الحسین کرد ایند و فرمود که رسول خدا ترا امر فرموده است که در وقت
وفات خود دبیر خود محمد بن علی را وصی خود گردانے و اینها را با و سلیم نامی چون او را در پای ان جانب رسول خدا و از جانب بن ادا
سلام بر شان پس رو کرد بگو حضرت امام حسن و فرمود که ای فرزندان کرامی رسولی صاحب امامت و خلافت بعد از من و اینها را
من با شما اگر خواهی از او عفو کن و اگر خواهی بیکس بشا و را بکش پس فرمود که بنویس وصیت مرا در این و این وصیت نامه

کرمنا نارنج قوام الحضر لست

12. 12.

[illegible]

کتابخانه

در بیان وفات حضرت امیرالمؤمنین است

۳۲۱

کن برایشان گفتند خدا بفرمود ایشان میگوید از ایشان مضاجع این عطا کند و دعوی من ایشان را مضاجع این بدادند پس
 بابویه بسند معتبر از حبیب بن عمرو روایت کرده است که او گفت من خدمت حضرت امیرالمؤمنین رفتم و در مرضی که حضرت
 زان مرض از دنیا مفارقت نمود پس جراحت سر خود را کشید من گفتم یا امیرالمؤمنین جراحت تو چیزی نیست و بر دیوار این
 جراحت باکی نیست حضرت فرمود که ای حبیب بخدا سوگند که من در این ساعت از شما مفارقت نمیکنم حبیب گفت من بگریه
 افتادم و ام کلثوم دختر حضرت گریان شد نزد یک حضرت نشسته بود حضرت فرمود چرا گریه میکنی ای ام کلثوم گفت چون
 گریه نکنم تو مرا را خبر میدهی که در این ساعت از ما مفارقت میمانی حضرت فرمود و این گریه میکنی خدا سوگند که اگر به یمن
 آنچه بدو تو میبینی هر آنکه اسامیها و پیغمبران را که از یمن بگذراند مشاهده اند و انظار او من میکنند که مراملاقات کنند این را در
 رسول خدا نیز من نشسته است میگوید بیا نزد ما که آن چه در پیش داری به ما بگو که در آن هشت حبیب گفت من هنوز از ایشان
 حضرت بیرون نرفته بودم که روح مقدس او باروح انبیا و اوصیا طهری که در دست من میباشد و این شهر شوی و دیگران روایت
 کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین در شبی که در صبح انشب ضربت خورد برای غارتب منجمد بنامد و در تمام انشب بیدار بود
 و بعد از آن حق تعالی اشغال بنمود ام کلثوم گفت یا امیرالمؤمنین بیدار و اضطراب تو در امشب چیست فرمود که در صبح این شب شد
 خواهم شد پس در این وقت مؤذن حضرت مد و ندای نماز در داد ام کلثوم گفت ای پدر امشب بگریه بگو تا با مردم نماز گذاردان
 حضرت فرمود که از قصدا الهی نمیتوان گرفت روایت کرده اند که در تمام انشب بیرون می آمد با طرف اسان نظری میکرد میفرمود که
 هرگز دروغ نگفتم و دروغ از رسول خدا شنیده ام این شواست که مراد عده شهادت داده چون ندای صبح شنید گریست
 و شعری چند خواند که مضمونش این بود که گری خود را برای مرگ محکم ببند که مرا البته بنو خواهد رسید و خرج میکنی از مرگ چون
 بوادی تو در این چون بجهنم خانه آمد مرغ ای چند در آن خانه بودند سر راه بران حضرت گریستند و فریاد میکردند چون خوانند
 که ایشان را در رکعت حضرت فرمود بگذار بدیشان را که ایشان فریاد کنند بگویند بر من و بعد از آن ایشان نوحه خواهند کرد
 کلثوبی بسند معتبر روایت کرده است که حسن بن جهم از حضرت امام رضا پرسید که حضرت امیرالمؤمنین هرگاه فانی خود را در دنیا
 و شب شهادت خود را و موضوعی که در آن موضع شهید شد میدانست چون مرغان ایشان بر زخم حضرت فریاد کردند فرمود که ایشان فریاد
 کنند مانند که از یمن ایشان نوحه کنند کان خواهند بود و ام کلثوم بان حضرت گفت که امشب در خانه نماز کن و امر کن که دیگر
 با مردم نماز کند حضرت قبول نکرد و در آن شب بسیار از خانه بیرون می آمد بجزیه و سلاح با آنکه میدانست که این یل و زاریان
 شب شهید خواهد کرد اما چگونه بود انحال حضرت فرمود که وفات آن جناب در انشب مقدر شده بود و نقد بر خدا البته حجت
 میشد مؤلف گوید که اینها از اسرار فضا و قدر است و تفکر در اینها موجب لعن است و نکالیند انبیا و اوصیا مانند آنکه
 دیگران نیست بجهنم میباید دانست که اینها ایشان میکنند موافق شرع و معین صلاح و حکمت در مقام تسلیم و انقیاد میباشد
 بود و بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که ام کلثوم گفت در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان برای افطار حضرت امیرالمؤمنین
 طبعی نمود و گذاشتم و در فصران جو در آن بود و کاشه از شیر نزد آن حضرت آوردم و نان شایب حاضر کردم چون حضرت از
 نماز فارغ شد بان طعام نظر کرد گریست فرمود این خرد و مان خوردش برای من در باب طبع حاضر کرده مگر من ندانم که من مشا
 برادر و بر خرم خود رسول خدا را میگویم تا او از دنیا رفت و طعام از برای او حاضر نکردند این خبر هر که خوردنی و اشامید و
 پوشش او بنکوست در دنیا ایشان را و در روز قیامت نزد حق تعالی پیشتر است این خبر در حلال دنیا حاضر است و حرام او عطا
 و خبر داد مرا حبیب من رسول خدا که جبرئیل از برای او کلید گماز من را آورد و گفت یا محمد خداوند ترا سلام میرساند منبر ترا
 که اگر خواهی تمام کوهها را ماه را برای تو طلا میکنم و برای اندازم بگریه اینها را که کلید کجای زمین است و از ثواب آخرت تو چیزی
 گرفتن شود حضرت فرمود بگذار از آن چه خواهد بود گفت مرا این جناب فرمود هرگاه چنین باشد من اینها احتیاج نیست بگذار
 مرا روزی گریه باشم و بگریه زبهر نا آنکه در روزی که گریه باشم دعا کنم پروردگار خود را و از او سوال کنم در روزی که
 سبب باشم حمد گویم پروردگار خود را پس جبرئیل گفت که تو فقی هر چیزی یافته ای محمد فرمود این خبر در دنیا خانه فرستاد و

وہیجا و فانی حضرت امیر المؤمنین علیؑ

خاتمه گفت و حواری هر که چیزی با خبر بشنید یا او میسر شد یا بدختر پیدا سوگند که بخورم چیزی تا یکی از زنان خورشها را بر دآر
پس شهر را برداشتم و اندکی از آن جوانان را ناول نمود و خدمت شای حق تعالی آورد پس برخاست و منوجه نماز شد پیش
مشغول رکوع و سجود بود و تفریح و اینها را بگوشت نمی خورد بسیار از خانه بیرون میرفت و داخل میشد با طرف آستان نظر
میگرداخت طرب میکرد و تفریح میکرد و مینگریست پس سوره پس را ناخوانا داشت نموده پس آمد کی خوابیدن ترسان بیدار شد
جامه خود را بر روی پادشاه خود کشید و برای ایشان دو فرمود خداوند بزرگوار ده مراد رفتن خود و کلامه لا حول ولا قوه الا
بالله اتقی العظمه بسیار گفت پس باز کرد تا بسیاری ریش کند و در غایت نشسته بود که آن حضرت از خواب بیدار
ترسان از خواب بیدار شد زن و فرزندان خود را طلب فرمود که در این ماه من از میان شما خواهم رفت در این شب خود
مولنا دیدم و برای شما نقل میکنم در این ساعت حضرت رسالت را در خواب دیدم که میفرمود ای یونس اگر تو زودتر
نزد ما خواهی آمد زودتر نخواهد آمد حتی تیرین امت و لحظه ترا از خون سریت خضاب خواهد کرد و من بسیار مشتاقم بهای
تو و نوذرده ام احرا نه نزد ما خواهی آمد زودتر ما که انچه نرد ما ست غیر است و الله تراست از برای تو چون اهل
اوکاد آن حضرت پس بحال جان خود را تسبیح صد بار بگوید بلند کردند پس قسم داد ایشان را که شکایت شویدی چون شکایت
شد بد وصیت کرد ایشان را بیکدیگر و عی کر ایشان را از بدنها چون از وصیت فارغ گردید باز مشغول عبادت شده بودند
در رکوع و سجود و تفریح و بازی بود و هرگاه از خانه بیرون میرفت با طرف آستان و در شمارها نظر میکرد و میفرمود
بجدا سوگند که دروغ ننشیده ام از رسول خدا این شب است که مرا وعده داده است پس برکش بجایمان خود و میگفت اللهم بادل
لی فی الموت بغفور و ندا مبارک کردن برای من مراد بسیار میگفت ان الله وانا الیه ولجعون ولا حول ولا قوه الا بالله
العظمه پس بسیار سلام میفرستاد بر محمد و آل محمد استغفار میکردام کارش گفت چون دانستی فلق واضطراب آن حضرت
دامشاهد کردم مرا خواب نبرد گفتم ای پدر چرا امشب خواب بر تو حرام گردیده است و اسرار حق میفرماید گفت بعد خبر من باشی
بسیار جنگل کرده ام و خود را باحوال غصه انگیزه ام و هرگز رجعتی نبوی در دم بهم نویسنده است اما مشک بسیار ترسانه پس فرمود
انا لله وانا الیه ولجعون تم کلثوم گفت ای پدر زودتر کو اوج و دشمن این سبب خبر مرا بخود بیا میدانی فرمود باید خبر اجل نزدیک
گردیده است و از راه برسد شده است ام کلثوم چون این خبر شنید بسیار گریست حضرت فرمود که گریه ممکن نیست نگفتم این خبر را
مگر بان چه عهد کرده است کلثوم رسول خدا پیش آمدی بخواب رفت و بیدار شد فرمود باید خبر چون نزدیک وقت از آن شود
مراجعت کن پس باز مشغول تضرع و زاری و عبادت گردید چون بر دیب رفت نمازش پای نزدیک آن حضرت حاضر شادم پس بر
خواست و سجده وضو نمود و جامهای خود را پوشید و منوجه مسجد کرد بد چون بعضی خانه درآمد مرغابی چند که برای شکار
حبیب هدیه آورده بودند بر سر راه آن حضرت آمدند باطل آشودند فرهاد کردند و پیش از آنکه صفا ایشان بر نی آمد
حضرت فرمود لا اله الا الله فریاد کنند چندی که از غضب ایشان نوحه کنندگان خواهند بود فردا بآمد و فضایی
حق تعالی حاضر خواهد شد ام کلثوم گفت ای پدر رجوعی قال بد منظر حضرت فرمود که هیچ باب ارما اغفل بب فال بدن زدند وقال
بعد ایشان اثر نمیکند ولیکن سخن حق بود که بزبان جاری شد پس اباء خبر بنی خود سوگند میدهند ترا که این مرغابیان را روا
کن که حیوانی زبانی چند اند که جنس کرده ایشان را آب و دانه بد چون که بنه و نشنه شوند یا روا کن ایشان را که از گناه
ذمین بخورند چون بدو خانه رسید خواست که در را بکشد فلان در یکبار آن حضرت بسد شد و از گرس باز شده افتاد
پس از آنرا از زمین برداشت ترکمر بست و شعر چند خواند که معنون آنها اینست که به بدم بها نخورد و برای مرل بدر نسبه که
مرل ملاقات کسده است ترا خارج مکر از مرل و نمیکند نازل شود تجله تو مغرور میشود بنا هرچند موافقت نماید چنانچه
دهر ترا خندان گردانیده است باز ترا بگریه خواهد آورد پس فرمود که خداوند مبارک گردان برای من مرل داو مدار کرد
برای من ثنای خود را ام کلثوم گفت چون اخبار رحمت مادر از پدر بردم از خود تشبیه گفتم و اخوانه و ابناء و تمام این شهر
مرل خود بنا میکنند حضرت فرمود که بدختر اینها و لاله اعلا منهای مرکب که از بی بکا بگرفتار میشود و سر که تیره برود
دفنام کلثوم گفت که مرگشته و آنچه از آن حضرت دیده و شنیده بودم بتجربیت امام حسن نقل کردم حضرت برخاست

در بیان فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی

(۵۲۱)

فان بعد از آنکه حضرت داخل مسجد شد بان جناب رسید گفت ای پدر چو در این وقت شب از خانه در
بیرون آمده فرمود ای فرزند من خوابی مولانا که دیدم جناب امام حسن گفت بپای گوی بد خواب خود را برای من بگو
فرمود دیدم که جبرئیل بر کوه ابو قیس فرود آمد و دو سنگ از آن کوه بر گرفت و بسو کعبه رفت و بر پام کعبه ایستاد و آن
سنگها را بر هم زد که در پاره پاره شدند پس بادی وزید و از ترها سنگ را پراکنده کرد هیچ خانه در مکه و در مدینه نماند مگر
آنکه در پاره از آن سنگ در آن داخل شد امام حسن گفت ای پدر چه خبر کردی این خواب را حضرت فرمود که این خواب دلالت بر آنست
بر آنکه پدر تو شهید شود و هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه اندوهی از مصیبت او در آن خانه داخل شود حضرت امام
حسن فرمود که ایامیدانی که این واقعه ها بپای تو خواهد بود فرمود که حبيب من رسول خدا خبر داده است که در ده ماه
ماه مبارک رمضان شهید خواهم شد بضرب این بیلم مرادی جناب امام حسن فرمود ای پدر هرگاه که میدانی که او کشته
نخواهد بود او را بقتل رسانند حضرت فرمود ای فرزند گوی فضا من پیش از جناب منم پس فرمود که ای فرزند برخیز
خواب خود بر گوی امام حسن گفت ای پدر بخواهم با تو بیایم حضرت فرمود ترا سو کند میدهم که برگردی پس حضرت امام
حسن بخانه برگشت و با ام کلثوم مخزون و مخفی نشسته بر احوال و احوالی که از آن حضرت مشاهده کرده بودند میگریستند
حضرت امیرالمؤمنین داخل مسجد شدند و باها خاموش شده بودند و مسجد تاریک شده بود حضرت چند رکعت نماز را
کرد شافع مشغول تقیّب بود پس برخاست و در رکعت نماز کرد و بر پام مسجد برآمد و سه بار بگوئیهای خود گذاشت
اذان گفت چون آن حضرت اذان میگفت هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه صدای آن حضرت برای شنیدن این بیلم ملغود در تمام شب
پیدا بود و در آن سر عظیم که اراده کرده بود نغمه میگرد و در میان شب قطعه میزد و او آمد گفت کسی که چنین اراده دارد
او خواب حرامش بر خیزد و اقبال رسان و برگردد و مراد خود را از من حاصل گردان اتملغون گفت علی زامیکنم میدانم مراد خود
منم پس در آن وقت صبح اذان حضرت را شنیدند اتملغونه گفت زود برو که فرصت از دست میرود بروایت دیگر در تمام
انشاء ملغون با شیب و روان در مسجد بودند و انتظار از آن حضرت میبردند چون حضرت اذان نادغ شد و بر پام آمد و مشغول
بشیخ و فقهین ختم بود و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد بعضی میگفتند و آمد و خشتکان را بیدار میکرد از برای نماز آنکه
با این بیلم و شنیدند بلکه او برو و خوابیده است فرمود بر خیز از برای نماز و چنین خواب که این خواب شیطانت بلکه نزد است
بجواب که خواب مؤمنانست و بر پشت خوابیدن خواب پیغمبر است پس حضرت فرمود که فصد که در خواطر خود کرده که نزدیک
است از آن آسمان ها از هم بپاشد و زمین شود و کوهها سرنگون کرد و اگر خواهی خبر میتوانم داد که در زبرجانه چه دار و از آن
در گذشت نبرد محراب رفت و مشغول نماز شد و کوع و جود را بپای طول داد چنانچه عادت او بود پس آن ملغون نزد آن شون گران
حضرت نماز میکرد چون حضرت راز سجده اول برداشت اتملغون ضریقی بر سر حضرت زد و در جای ضربت عمر خند و داد
ناپشانی آن حضرت شکافت پس حضرت فرمود بپا فقه و بالله و علی ملاه رسول الله و فرمود حضرت برت الکعبه یعنی برو و در شگانه
کرد بهم بخور و در کار کعبه چون اهل مسجد صبحا حضرت را شنیدند همه بگو محراب دویدند چون آن شمشیر را بر ضرب داد
بودند زهره و سر و بدن مبارک آن حضرت دوید چون مردم نبرد میان حضرت رسیدند و دیدند که در محراب افتاده است
و خاک بر میگرد و بر جراحات خود میریزد و این ایه میخواند منها خلفنا کرمها انبید کرمها غفر حکم تارة اخرى یعنی از زمین خلق
کرده ام شما را و در زمین بر میگردانم شما را و از زمین بیرون می آورم شما را بار دیگر پس فرمود که آمد امیر خدا و راست شد گفته
رسول خدا را وی گفت که بیشتر شیب ضربت حواله آن حضرت کرده و بوطاق مسجد بر آمد چون ضربت این بیلم لعین بر میانیک
آن حضرت رسید زمین بلرزید و یاها مجموع آمد و اسماها بر خود لرزیدند و دوهای مسجد بر هم خورد چون حضرت را بر
داشتند و دای مبارک آن حضرت را بر سرش بستند حضرت خون سر خود را بر محاسن مبارک کشید فرمود که این است که خدا
و رسول مرا وعده داده بودند داشت گفتند خدا و رسول پس در انوقت خروش از ملائکه اسماها بلند شد و باد سیاه نمندی وزید
که هوا و ابرو کرد و جبرئیل در میان زمین و آسمان صدا میزد که بخدا سو کند که در دم شکستارگان هدایت و نایب شد شما را
علم نبوت و بر طرب شد نشانهای برهنه کاری و کینه شده و الوثقی و کشته شد جبرئیل و محمد مصطفی و وصی برگزیده

در بیان اوقات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

ع ۲۰

مجموعه و نهید شد دست او صبا علی رضی و را شهید کرد بدین جهت که این اشخاص چون آن کثرت و رضای الله عنها این صدارت شدند طایفه
 بزرگ خود زد و کمره پان خود را بجا آن کرد و فریاد با ابناء و واعظان و اتحادیه و راستیاده برادر و برادر حضرت امام حسن و حضرت
 امام حسین از خانه بسجده دویدند که مردم نوحه و فریاد میکنند و میگویند و اماماه و و امیرالمؤمنین بخدا شوکند که نهید
 شد امام عابد مجاهد که هرگز برای نبی بنده نکرده بود و شبیه ترین مردم بود بر شول خدا چون آن دو مظلوم داخل مسجد
 شدند فریاد و ابناء و واعظان بر آوردند میگویند کاش ما را مرید می یافت و این روز را نمیدیدیم چون فریاد یک محراب
 آمدند پدر بزرگوار خود را دیدند در میان محراب افتاده است و آب و جوده با جملات میخواستند که آن حضرت را بر خیزانند که
 با مردم نماز کند نمیشد پس حضرت امیرالمؤمنین حضرت امام حسن را بجای خود باز داشت که با مردم نماز کند و خود نشسته
 نماز را باها ادا کرد خون خود را بر روی خود بمالد هر ساعت بطرف میل میکرد چون حضرت امام حسن از نماز فارغ شد بسیار
 پدر بزرگوار خود را در دامن گذاشت و گفت ای پدر بزرگوار بیست ما را شکسته چگونه تو این حال توانی دید پس حضرت دیده
 مبارک خود را باز کرد فرمود که ای فرزند کرامی بعد از امر و زبرد تو غنی و الهی و خیر بنی است بنک خدا و محمد مصطفی و جده
 فخر بنی کبری و مادر و فاطمه زهرا و خوربان جنته الماوی بدو و پدر تو بر آمده اند از شظا و روضه او میگویند پس شاد باش
 دست از کمر باز دار که گریه تو ملائکه آسمان را بگریزد و آورده است چون این صدای و کشتا نگرند و کوفه شهرت گرفتند
 و زنان از خانه بسجده دویدند چون بمسجد رسیدند دیدند که حضرت امیرالمؤمنین سب و در دامن امام حسن است
 با آنکه جای ضربت را محکم بسته اند خون میریزد و کلا کونه مبارکش از روی بیفتد مایل شده است با طرف آسمان نظر میکند
 و زبان مبارکش بسجده و بعد پس الهی مشغولست و میگوید از تو سوال میکنم پروردگار اوقات اینها و اوصفا و اعلای در خانه
 حنت الماوی را پس آن حضرت ساعی مدهوش شد و فطرات جرات از دیدهای نور دیده مصطفی حکم مجبور میگفت چون آب
 دیده آن حضرت بر روی پدر بزرگوارش ریخته شد چشم کشود فرمود که این چه کرب است ای فرزند بعد از این روز بر پدر تو
 نری و و هی نیست اینک خدا و محمد مصطفی و جده کبری فاطمه زهرا و خوربان بهشت تو پدر و فاطمه زهرا و اند و اشطار
 قدوم من میکنند و ملائکه آسمانها بد رکاه ختم صداها بلند کرده اند ای فرزند کرامی تو پدر و خود خج میگویند و تو بعد از پدر
 خود بر سر شهید خواهی شد و برادر و برادر حسین به تیغ بی و حد و ان شهید خواهد شد و با این حال بنده و پدر و مادر خود ملحق
 خواهند شد پس حضرت امام حسن گفت ای پدر با اینگونه که این معامله تو که کردی حضرت فرمود که فرزند پسر و پدر عید از چنین
 ملیه مرا ضرب زد و الحال از باب کند داخل مسجد شد پس سینه زهر شمشیر انملعون بر سر و بدن آن حضرت جاری میشد و هم
 میکرد بد و مردم میگویند و خاک مسجد را بر سر میپاشند تا کاه صدائی از در مسجد بلند شد و این بزم را دست بسته از در
 بدرون آوردند و مردم او را لعنت میکردند و اب دهان بر زد و بخش انداختند و کوشش و ایندندان میخاییدند و میگویند
 این دشمن چه کردی امانت بخدا و اهل لاله کردی و پدر بر مردم را شهید کردی انملعون ساکت بود و سخن نمیکفت خدا بقیه سخن بیشتر
 در دست داشت در پیش زو انملعون می آمد و مردم را میبکافت تا آنکه انملعون را بنزد فلان حضرت آوردند چون نظر حضرت امام
 حسن بر او افتاد فرمود انملعون تو کشتی امیرمؤمنان و امام مسلمانان را با جزای و از تو این بود که ترا سپاه داد و پروردگار انخاب
 کرد و بی وعظا فرمود ای بدین جهت تو این امتها را بدمای بود برای توان ملعون گریز بر افکند و جواب نکفت پس در آن وقت
 صدای مردم بگریه و نوحه بلند شد حضرت پرسید از مردمی که انملعون را آورده بود که این دشمن خدا را در کجا بافتی گفت
 ایملای من در شب باز و جبهه خود در خانه خوابیده بودم من در خواب بودم و او بیدار بود چون خبر فلان امیرالمؤمنین را از
 میان آسمان و زمین شنیده بودم را بیدار کرد گفت خود در خواب و امام نوعی بنی ابطالب شهید شده است من از خواب چشم و
 گفتم خدا دهنش را بشکند این چه سخنی است میگویند امیرالمؤمنین با مردم چه بد کرده است که او را بکشند و خیر خواه مسلمانان است
 و پدر و پنهانست و شوهر نبوه زنانت کرا با گرفت که او را بکشند و شهر خدایت پس از آن گفت که چنین چندی از آسمان شنید
 گمان دارم که آن صدارت جمیع اهل کوفه شنیدند و این سخن بودم که تا کاه صفا عظیم بگویم شنید شنیدم کی میگویند فلان
 امیرالمؤمنین پس نمیشد و از خلاف کشیدم در خانه را گفتم و سر اسیر چون دویدم و دانشای راه انملعون دیدم که

در بیان وفات حضرت امیر المؤمنین علی

میگردید بخت بجانب راست و چپ نظر میکرد که با او با و بسته شده بود و گفت که وای بر تو چو سحر کردی که کسی و اراده بخا داری
 خود را نکشت و نام دیگر را گفت که در این وقت بیکجا میر و گفت بجزو که هر ما از با ما داد با امیرالمؤمنین نکود می گفت منبیه
 که حاجت من فوت شود گفت صدائی شنیدم که امیرالمؤمنین که شده است با خبر داری گفت نه گفت هر انمی ای شی که ناحیه علی
 گفت بی کار خود میروم و حاجت من را این ضرورت را است چون این شخص را از او شنیدم گفته ایلمو کدام صاحب خبر و در تریا
 بخش احوال امیرمؤمنان و امام مسلمانان از او در ختم شدم و ششتر بر او خله کردم در این حال زدی و در سر و این ششتر
 از بر عیای و ظاهر شد چون برق ششتر را مشاهده کردم گفتم این ششتر برهنه چیست که در در بر حمله خود پنهان
 نون فانی امیرالمؤمنین بخواست بگوید نه حقیقت بر زبانش جاری کرد گفت بی من ششتر حواله او کردم او بر ششتر
 کرد من ضربت و زار د کردم او را بر زمین افکندم مردم رسیدند مرا آمد و کردند تا آنکه او را گرفته و در
 نو آوردم پس حضرت امام حسن فرمود جد و سبب اسخدا و بر این است که دوست خود را بایستی کرد و دشمن خود را
 کرد ایند بعد از ساعی حضرت امیرالمؤمنین چشم کشود می گفت با ما که برورد کارد من زنی و مدارا کند با من بعد از
 فرمود این دشمن خدا و رسول و دشمن من توانم است حق تعالی او قدرت داده است و نود و نوحه کرده اند
 حضرت بر ایلمو افتاد بصدا ضعیف گفت ای بدبخت با من چه اقدام نمود با ما ما می بودم من از برای تو که سر
 با مهریان نمودم بنوا با نژاد بکران اخبار را کردم با بنوا احسان نکردم و عطای نژاد بکران دادم
 که نژاد بکران و من بنوا سببی نرسانیدم و در عطا نوافرودم با آنکه میدانستم که تو مرا خواهی کشت و اینک جو شنه خفه
 بنوام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد خواستم که شاید از گمراهی خود برگردی پس تفاوت بر تو غالب شد مرا کشتی
 نرس بد بختان پس ایلمو کوفت و گفت با امیرالمؤمنین یا نوحه بخت منونند که را که در بخت من است پس سر امیرالمؤمنین
 برای ایلمو حضرت امام حسن سفارش کرد فرمود که او را طعام و آب بده و دست و پای او را در زخمهای و با او رفت
 کن چون مر از دنیا بروم او را بیک ضربت قصاب کن و بعد او را با نیش سوزان و منله مکن او را که دست و پا و گوش و شا
 او را بری که حضرت رسول فرمود که زنها مثلله میکنند اگر چه سب دریده باشند و اگر شما با هم من سر او را تویم ما که در
 زیرا که ما اهل بیت کرم و عفو و رحیم بخت من خفته روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که سر بر دار
 پس حضرت با نهایت ضعف برداشتم و بخانه بردیم و مردم بدوران حضرت گریه و زاری میکردند و در راه
 کنند پس حضرت امام حسن در این گریه و زاری و ناله و بیقراری نماید و بزرگوار خود گمشتی بیدار بود و زاری میکرد
 بود مصیبت تو بر ما امروز مثل مصیبت رسول خداست که با گریه و زاری برای مصیبت نوافوخنه ائم پس حضرت امام
 انجناب را نزد باب خود طلبید چون نظر کرد دیدنهای انمطلوم را دید که از بیباری کوبه محروح گردیده است
 مبارک خود را از دهنهای خود داده خود را کرد و دست بردل مبارک کن گذشت بفرمود خداوند عالم این دل
 بضرر ساکن گرداند مرد نو و برادران نژاد مصیبت نوافوخنه کرد اند و اضطراب را و حریان آب دیده ترا تا کن گرداند و به
 بد رسیده که حق تعالی را بفرمود مصیبت نوافوخنه حضرت را د اهل حجره کرد اینند و زرد بل عراب حوا یا بیا اند
 و ام کلثوم آمدند در پیش پدر خود بنشیند نوحه و زاری برای انحضرت میکردند میگفتند بعد از تو کویان اهل بیت ترا که رویت
 خواهد داد بزرگان ایشان ترا که محافظت خواهد نمود ای پدر بزرگوارانده ما بر تو در و در است و آب دیده ما هر که ساکن به
 خواهد کرد پدر صفا مردم از بیرون حجره بلند شدند بناله و آب از دهنها مبارک ان حضرت جاری شد نظر حضرت بکوشش
 خود آمد کند حسن و حسن را نزد باب خود طلبید و ایشان را در بر کشید و بپای ایشان را میبوسید پس ساعی مدد رسید
 باعتبار و زنی که در بدن ان حضرت جاری شده بود چنانچه حضرت رسول سبب زهری که بان حضرت داده بود مدتها
 مدوش میشد و کامی پوش بازی آمد چون حضرت بهوش باز آمد حضرت امام حسن کاسه از شیر بدستان حضرت داد حضرت
 گرفتند کی شاول گرد فرمود که این شیر را برید و بان اسود دهند که بیا شامد باز سفارش نمود حضرت امام حسن که اسود را
 طعام و شراب بدهند شخم مفید و دیگران روایت کرده اند که چون انمطلوم را بچس بردند ام کلثوم گفت ای پدر خدا را بپوش

در بیان قاضی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

(۱۲۱)

کشی امیرالمؤمنین را نکشته ام پدر را کشته ام ام کلثوم گفت باید دارم که او از این ضربت شفا یابد حضرت فرمود و دنیا و آخرت به خدا
خود مغتدب گردانند انما لکون گفت که این شهر را بخر و در هم خریدارم و فرمود و هم دیگر داده ام که از این شهر آب داده اند من بجای
آورده ام که میان اهل زمین هفت کنندان ضربت و اهل بهمه و اهل لاک کنند محمد بن الحنفیه گفت چون شب بیستم ماه مبارک
رمضان شد از هر بقعه ای میارند پدرم و سپید و انبساط نشسته نماز میکرد با وصیتها میفرمود و در تنی میبیداد تا آنکه صبح
پس مردم را و حضرت داد که بخدمت آن حضرت می آمدند و سلام میکردند جواب سلام ایشان میفرمود و میگفت ایها الناس از من
کنید پیش از آنکه مرا نباید و شولهای خود را سبک گردانید بر این صیبت امام شما پس مردم خروش بر آوردند و بگریه و عجز و خواهش
شعری چند و مضطربان حضرت خواند چون شاکت شد حضرت فرمود چگونه خواهد بود حال بود و هنگامیکه ترا طلبند
و تکلیف نمایند که بزاری چو نه از من بگریه بخدا شو کند یا امیرالمؤمنین که اگر مرا بشیر پاره پاره کنند و با تشریب و زانند از نو
بزاری بچویم حضرت فرمود برای هر چیزی بوفی با من و بجز خدا ترا چیزی جز خدا ندانم و بجز خدا ندانم و بجز خدا ندانم
طلبند و تناول نمود فرمود که این آخر روزی من است از دنیا چون شب بیست و یکم شد فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد
ایشان را و داع نمود فرمود که خدا خلیفه من است بر شما و پس است مرا و بنکو و کلب است پس ایشان را و وصیت بجزای فرمود در
ان شب از هر پیر بدن مبارک کشت بسیار ظاهر شده بود هر چند خوردنی و آشامیدنی آوردند تناول نمود و لبهای مبارک
بدر کمال حرکت میکرد مانند مرد و از هر زبانه بدست مبارک خود مال میکرد و میگفت شنیدم از رسول خدا
که چون نزدیکان و فانی مؤمن می شود و عز می کند جسد او مانند سرو و در نواله او ساکن میشود پس صغیر کبیر فرزندان خود
طلبند و فرمود که خدا خلیفه من است بر شما و بجز خدا ندانم پس همه بگریه و آمدند حضرت امام حسن گفت ای پدر چنانچه بگو
که کوبا از خود نامید شده فرمود این فرزندان مرا و یک شب پیش از آنکه این واقعه بشود حدیث رسول خدا را در خواب دیدم و از
ازارهای این امت شکایت کردم گفت نفرین کن بر ایشان پس گفت خداوند ابدل من بدان و بر ایشان مسلط گردان و بامان ایشان
بجز از ایشان بمن روزی کن پس حضرت رسول فرمود که خدا دمای ترا سنجاب کرد بعد از سه شب ترا نیز من خواهد آورد
اکنون سه شب گذشته است بحسن ترا وصیت میکنم برادر است حسین و فرمود که شما را از منید و من از شما هم و کرد و بفرزندک
دیگر که از غیر فاطمه بود ندا ایشان را وصیت کرد که کفایت حسن و حسین میکنند پس گفت حق تعالی شما را نصیب بنکو و کرامت کند اما شب
میان شما مردم و بجهت خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه مرا وعده داده است ای حسن چون من از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن کن
و حنوط کن بقیه حنوط خود رسول خدا که از کافور و مشک است جویبار آورده بود برای آن حضرت چون مرا برداشتند گداز
پیش تخت و اگر اندازید و عقیق را بگریه بر سر و کلاه پیش تخت رود شما نیز از هفتان بروید و هر موضع که جنازه من باشد آن موضع
فرستاد جنازه مرا بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
فرز من مکر بر مردی که در انوار زمان بجز خدا از فرزندان برادر است حسین که فایم و میگویند این امشب و کچه های این خلق را او در
خواهد کرد چون بر من نماز کنی ای حسن جنازه را از موضع خود بردار و خاک از آن موضع دور کن پس در اینجا فرمود کند و بخت
خواهی یافت و چون سلخه نفس کرده شده در اینجا خواهی یافت که پدرم حضرت فویم برای من سلخه در اینجا گذاشته است پس
بر روان خنده دین کن و هفت خشت سلخه در اینجا خواهی یافت از خشت های بزرگ آنها را بردار و در گنجه ای بپاش آن کی صبر کن و بپاش
و ابردار و بپاش نظر کن مراد را اینجا خواهی یافت زیرا که بجز رسول خدا ملوک خواهم شد بدانکه هر پیغمبری که بمیرد اگر چه در مشرق
مدفون شده باشد و وصی او در مغرب باشد البته حق تعالی روح و جسد پیغمبر را با روح و جسد جمیع منما بد بعد از آن جدا
مینماید باز هر یک نفرهای خود بر میگردند پس بر از خاک بر کن و پنهان کن موضع قبر مرا چون صبح شود تا بولی بر فاطمه بنید
و سران حاضر را بکسی بده نه بجانب مدینه بکشند تا آنکه مردم ندانند که من در کجا مدفون شده ام و بعضی از روایات معتبره
از امام جعفر صادق را داشته اند که حضرت امیرالمؤمنین فرزند خود امام حسن را امر کرد که چهار نبرد چهار موضع از برای
حضرت بنا زد در سجد کوفه و در بخت و در خانه جسد بر هیبره برای آنکه ملائین خواب و بوی امیه موضع قبر آنحضرت
رانند منماید که اراده کنند جسد مطهر آن حضرت را بیرون آورند پس حضرت با فرزندان خود گفت فردا باشد که فتنه

در بیان اوقات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

۹۲

در بنا آورد از هر جانب و منافقان این امت که بای دین خود را از شما طلب نمایند و اشقام از شما بکشند پس بر شما باد بیکس
عاقبت ضربه بکوبانست پس با جناب امام حسن و امام حسین فرمود که بعد از من مخصوص بر شما افتد و آنچه واقع خواهد شد
از جهت این مخالف پس بکشد تا خدا حکم کند میان شما و دشمنان شما او بهترین حکم کند کائنات پس رو کرد با امام حسن
و فرمود ای نوح عتق نوحی شهادت این امت پس بر تو باد بنفوی و صبر و بلا این را گفت و شایسته هوش شد چون هوش باز آمد
فرمود در این وقت رسول خدا و غم من خمر و برادر من جعفر نیز در من آمدند گفتند که زود بیا نزد ما که منشا غم نبوی بود
دیدهای خود را کرد ایند و باهل بیت خود نظر کرد و فرمود که همه را بخدا بسپارم خدا همه را براه حق و دست بردارد
از شر دشمنان حفظ نماید خدا خلیفه منست بر شما و خدا پس است برای خلافت و نصرت پس گفت بر شما باد سلام امیر سولان
و حی پروردگار من و گفت مثل هذا فلیمل العالمون ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون یعنی برای مثل این قوابل و عز
بابا که غل کنندگان بد رستبکه خدا با اهل است که بر هر کاری کردند و آنها که نیکوکار بودند پس جیس مبتش و در حق شست
و مشغول ذکر خدا کرد بد و بفرستاد و در دیدهای خود را برهم گذاشت و دشمنها و پاهای بیاد خود را بکوفت و کشتنها
بوسه دانت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی داده بخدم شهادت بکوب پاض رضوان خدایت این و ثوبه رحه الله با
مغیر از زاید بن قدامه روایت کرده است که گفت روزی بخند من امام زین العابدین رفتم فرمود که از اید و شنیدم که ثوبه
زید است قبر جناب امام حسن پیر زاید که گفت بلی چنین است که بشمارید داشت حضرت فرمود و چرا چنین میکنی و حال آنکه مرا فرزند
و فرزندی نزد خلیفه هست و را فو نیست که کسی را دارد و شنید ارد و ما از بیادنی دهد و فضا بل ما را با د کند و حق ما را بر این
امت ذکر کند زاید که گفت بخدا شو کند که نمیکم این را مگر از برای خدا و رسول او پروا ندارم از ختم هر که بختم آمد بر من و بر من
عظیم و گران نیست از ای که بمن برسد باین سبب پس حضرت سه مرتبه فرمود که والله چنین است پس فرمود که بشاد با د ترا
پس بشاد با د بد رستبکه خبر میدهم ترا بخبر بیکه از خبرهای مخفی نیست نزد من بد رستبکه چون در محوای کربلا با رستبکه آنچه
رسید و با بد رم شنید شدند از فرزندان و برادران و خویشان و پاران و آنچه شنیده حرام او و زنان او و برادران و نوار
کردند بجان کوفه میبردند چون بچندگاه رسیدیم نظر من بر کشتگان افتاد ایشان را در میان خاک و خون دیدم که مده
نکرده بودند ایشان را فلق عظیم در دل من هم رسید و اندوه بزرگی در سینه من حادث شد که جان از بدن مفارقت کند
د و انوقت همه من و بنیب و خضر علی مرتضی ان حال را در من مشاهده نموده مضطرب شد و گفت این چه حال است که در تو مشاهده
میکم نزد بکشت که خود را هلاک کنی ای نبیه و با د کار جد و بد و برادران من گفتیم چگونه خرج نکم و اضطراب تمام و حال آنکه
سید و بزرگ و بد و خود را و برادران و عموها و فرزندان و عمو و پاران خود را می بینم که هر یک در میان خاک و خون افتاده
اند ایشان را گفت و دفن نکرده اند و منوجه ایشان نمیشود و نزد ایشان غمی بد گو با که ایشان را کفران دایم و فرزند و بنیب
گفت که خرج میکنی از این امت را که فراتر از این واقع و بخرداد رسول خدا که بچند و بد و رقم نوح خواهد رسید و خبر داد که ختم
گرفته است میان گروهی از این امت را که فراتر از این زمان ایشان را نمیشناسند و در میان اهل انانها معروضند ایشان
خواهند آمد و این اعضای پاره پاره را جمع خواهند کرد و باین بدنهای مجروح دفن خواهند کرد و نشانی که برای قبر بد رو
که شهید شهیدانت نصب خواهند کرد و بمرو رهایی و ابا ام اثران غیر بخود نشود و نشانی بر طرف نشود و سعی بیار خواهند
کرد پیشوایان کفر و اتباع ضلالت در محو نمودن و بر طرف کردن این اثر هر چند ایشان سعی زیاد خواهند کرد ظهور
و علوان بیشتر ظاهر خواهد شد پس گفت که خبر داد مرا ام این که روزی حضرت رسالت بد بدن حضرت فاطمه زهرا
پس جناب فاطمه برای ان حضرت مرتبه ساخت و نزد حضرت حاضر کرد حضرت امیرالمؤمنین طین خرمائی آورد ام این گفت
که من کاسه ملو و دم که در ان شهر و منکه بود پس حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین از ان مرتبه
تناول نمودند و از ان شهر آشامیدند و از ان خرماء و منکه میل فرمودند پس امیرالمؤمنین برین طین و در و اب بودند
حضرت رسالت و بخت چون حضرت دشمنای خود داشت دست زید و گویا کشید پس نظر کرد بگو علی و فاطمه
و حسن و حسین نظری که آثار شرور و شادی در روی مبارکشان مشاهده کردیم انگاه مدتی بکوشانان نظر کرد پس گفت

در بیان اوقات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

در بنیادین کتب سنی و شیعی

[illegible]

در بیان کیفیت غسل کفن و دفن حضرت

آنچه پس از آنکه از لای سر من بردارید و در قبر نظر کنید چون آن حضرت را غسل دادند تدائی از یکجانب خانه داشتند که
کوسه پیش جنازه را بر میزدند و بعد غسل جنازه بر میزدند و اگر غسل جنازه را بر میزدند پیش جنازه خود بر میخواستند
خواست چون آن حضرت را دفن کردند پس غسل از لای سر آن حضرت برداشتند و در قبر نظر کردند کسی در قبر ندیدند و ناگاه
صدای آهانی را شنیدند که امیرالمؤمنین بنده شایسته خدا بود حقیقتاً او را به پیغمبر خود ملحق کردند این چنین میگوید
او صبا بعد از پیغمبر ختی که اگر پیغمبر در مشرق میبود و در مغرب میبود البته حق تعالی آن وضی را به پیغمبر ملحق میکرد
بضا بنده مغرب روایت کرده است که امیرالمؤمنین در وقت کفن بر او ایستاد و بر او ایستاد و بر او ایستاد و بر او ایستاد
نزد آن من چون از دنیا رحلت کردم مرا غسل دهند پس خشک کنند بدن مرا بان بر روی که بدن رسول خدا و فاطمه زهرا
را بعد از غسل بان خشک کردم پس مرا حنوط کنند بحنوط خود مرا بر روی بگشایند و بعد غسل بگشایند و بعد بر طرف
که پیش منته میروند شما انصاف بر ویدام کلثوم گفت: به تشیع جنازه پدر خود بیرون رفتم چون بیخف رسیدم پیش منته
زمین فرود آمد پس برادرانم غسل را بر زمین گذاشتند و امام حسن کلنکی بر کوفت چون باب کلنکی بر زمین زد و فریاد
را بلند ساختند پیدا شد و منته در آن قبر بود که بفلم سهرانی دو سطر بر آن نوشته بود و مضمون آن نوشته این بود اللهم
الرحمن الرحیم این قبر نیست که ساخته است نوح پیغمبر برای علی وصی محمد پیش از طوفان به قصد سال چون آن حضرت را بفرستادند
پیدا شدند منتم که بر زمین فرو رفت یا باشان بالا رفت ناگاه صدای ضا در شنیدم که گفت حق تعالی شما را صبر بنکودا امت فرماید
در مصیبت مبتدا و محنت خدا بر خلق بسد معسر و نگر و ابیت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین از کوفه بیرون آمد
چون نظرش بر محرابی بخت افتاد فرمود که چه بنکوست منظر تو وجه خوشبوست و منظر تو خداوند است و این زمین مرا
ایضا بسد معسر و ابیت کرده است که چون بنیلم لعین حضرت امیرالمؤمنین را ضرب زد امام حکیم از آن حضرت پرسید
که این ملعون را بکنم فرمود که نه و لیکن او را حبس کن چون کل از دنیا بروم او را بکشید و مراد و پشت کوفه در قبر و برادر و مر
مود وضایح دفن کنند و روایت دیگر فرمود که در قبر برادر دم هود دفن کنند ایضا بسد معسر و ابیت که ابو بصیر از حضرت
امام محمد باقر پرسید از موضع قبر حضرت امیرالمؤمنین گفت مردم اختلاف کردند در قبر آن حضرت فرمود که نزد قبر پدر و شرک
مدفون شد پرسید که متوجه دفن او که شد فرمود که رسول خدا با ملائکه نذر کواریان کاتبان اعمال با روح و ریحان پیش
انقضای احادیث بسیار است پیش من میسر و سید بن داود: در کتب معسر و ابیت کرده اند که چون هنگام وفات حضرت امیرالمؤمنین
شد با امام حسن و امام حکیم گفت که چون من از دنیا بروم مرا بر روی گشای بگذارید و بعد غسل آن منته را بردارید که پیش منته خود
بر خواهد خوانست مرا بر روی بگشایند که محرابی بخت است و اینجا سنگ سفیدی خواهد دید پس کلنکی بر آن سنگ بنیست و در
انجامه بر روی از ساج ظاهر خواهد شد چون آن حضرت را بصحرای نجف بردند سنگ سفیدی ظاهر شد که نوری از آن
ساطع بود چون قبر را کردند و نوری از ساج ظاهر شد در آن نوشته بود که این چنین نیست که نوح برای علی بن ابیطالب فخر
کرده است و وی گفت حضرت را در اینجا دفن کردیم شاد بر کشیم بسبب آن چه بر ما ظاهر شد از گرامی بودن آن حضرت نزد حق
تعالی در آشنای راه جاهلی از شعله بر خوردند که نماز بر آن حضرت را در بنا فتنه بودند چون این جبرها را با ایشان فعل کردیم
گفتند ما نیز خواهیم مناصه کنیم آنچه شما صده کرده اید و منند بر سر قبر آن حضرت چون بر کشیدند گفتند هر چند که کنیم
چیزی نیانیم ایضا در کتاب فرقه الفرعی بسند معتبر از عیدالرحیم فضر روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر
سوال کردم از قبر حضرت امیرالمؤمنین حضرت فرمود در قبر نوح مدفون شد من گفت کلام نوح گفت نوح پیغمبر پیش حضرت
فرمود حضرت امیرالمؤمنین صد با این امت بود حق تعالی قبرش را در قبر صد باقی فرود داد ای عیدالرحیم بدرسنگ حضرت رسول
خبر داد اهل بیت خود را بشهادت آن حضرت و بموضع که در آن مدفون خواهد کرد بدو حقیقت حنوط او را با حنوط برادر و رسول
فرستاد خبر داد پیغمبرش را که ملائکه فلان حضرت را کنند چون نزد یک وفات آن حضرت شد و صفت کرد و ویر خود حسن
را که چون من از دنیا بروم مرا غسل دهند و حنوط کنند در شب جنازه مرا بپوشان بر دارید و بر طرف که پیش جنازه که میبرد
شما انصاف بر وید و میراد فریاد کنید در قبری که جنازه من را میبرد با آغای که شما را با وی خواهند کرد بر دهنش و شب

در بیان کیفیت غسل کفن و کفن آنحضرت

از ملکه و فرماده که کسی نداند در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر و ابی کوه اند که آن حضرت فرمود که مرا ببر
بریده پشت کوفه چون با فای شامی و من فرود و در شب با باده و من مراد و ایجاد فری که ان طوری سبب است در حدیث
معتبر دیگر فرمود که آن حضرت را پیش از طلوع صبح در نا - بمغرتین دفن کردند و فران حضرت امام حسن و امام حسین و محمد
حنفیه و عبد جعفر داخل شدند و حدیث معتبر دیگر از حضرت امام جعفر صادق روایت است که با عینا زه آن حضرت همین
چهار نفر بیرون رفتند و شب و صبح کوفه او را دفن کردند از نوین و خارج و غیر ایشان قبول نمود کردند نشانه از برای قبر بگذاشتند
در روایت دیگر منقول است که آن قبر چنین مخفی بود تا آنکه حضرت امام جعفر صادق خواص انتخاب خود را نشان داد فرمود
فران حضرت را ساختند روایت کرده اند که روزی هارون الرشید بجانب حمیری مخفی بشکار بیرون رفت با یک او چرخها
چون نزد یک حمیری مخفی رسید سگها و چرخها را بر او حوئی چندرها کرد ساعی بان اهوان مجادل کردند پس او را بلی لا
رفتند سگها و چرخها برگشتند باز او را از نو فرود آمدند آن جانوران شکا را از ایشان دویدند با آنها با نبالا رفتند
انها برگشتند چون سه مرتبه این امر واقع شد هارون بسیار متعجب گردید از مرد پیری از قبایله بنی اسد پرسید که این آل
و امشنا سوگفت مرا امان بده تا آنچه میدانم بگویم هرگز کفنا مان دادم انمرد گفت قبر علی بن ابیطالب در این ملک است باین
سبب جرات نمیکند جانوران درنده که باین نل بالا روند پس هارون وضو ساخت بر نل بالا رفت نماز و دعا کرد و برکت
این شهر شوب روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین وصیت کرد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را که چون
من از دنیا بروم نزد یک سر من خواهند یافت جنوبی از جنوب هشت و سه کفن از اسیر و هشت بر سر غسل دهند
و جنوب کنند بان جنوب و در آن جامها کفن کنند حضرت امام حسن فرمود که چون آن حضرت از دنیا رفت طبعی او طلال
نزد یک سران حضرت با فم که پنج شامه از کافور و هشت و چند بزرگ از سد و هشت در آن طبع بود روایت کرده اند که چون
او غسل و کفن آن حضرت فارغ شدند شری پیدا شد جنازه آن حضرت را بران شتر بار کردند آن شتر روانه شد از هفبه
آن شتر آمدند تا آنکه شتر در صحرائی متعجبانها دید چون نظر کردند زرد بان پایش شتر فیر کردند بافتند انداختند کی کنند است
آن فر و چون جنازه آن حضرت را از شتر فرود آوردند بر سینه بگذاشتند یک سران حضرت پیدا شد و مرغان سفید بسیار در آنجا
ابر پرواز میکردند چون بران حضرت نماز کردند و دفن کردند و آن ابرو مرغان ناپیدا شدند پسند دیگر روایت کرده است
که آن حضرت وصیت نمود که چون از دنیا بروم در زاویه و است خانه لوحی خواهند یافت مرا بر روی آن لوح بخوابانند هر جا
که حاضر شود بر من مرا بران دفن کنند بعد از وفات آن حضرت لوح را در زاویه آن خانه دیدند در آن لوح نوشته بود بسم الله
الله الرحمن الرحیم این لوح را در حجر کرده است لوح پیچاز برای علی بن ابیطالب در دلهای خانه کفنی یافتند که بر روی آن جنوبی
گذاشته بود که نودان جنوب بر روشنی و وز باد میبکند چون ملو ج غسل شدند جسد ایشان حضرت سبک بود
خود میبکشت بر امام حسین با امام حسن گفت غمی نیستی جسد حضرت امیر المؤمنین چه بسیار میبکند خود میگرد و حضرت را
حس فرمود که ای اباعبدالله با ما جاهد دیگر هستند که مدد میکنند در غسل آن حضرت پیدا نمیشوند چون از نماز فارغ
شدند پیش جنازه برخواستند ایشان عجب را گرفتند و اثنای راه صدای نال ملایکه را میشنیدند صدایها بسیار و نفیس
ملایکه بکوش ایشان میرسید تا آنکه رسیدند بان غیری که حضرت برای ایشان وصف کرده بود پیش جنازه بر زمین آمد
عجب جنازه را بر زمین گذاشتند اول امام حسن بر او نماز کرد بعد از آن امام حسین چنانچه آن حضرت وصیت کرده بود
مؤلف گوید که آن روایات ساجه محل اعتماد است چون این روایات مشتمل بر بعضی از معجزات بود ابراد نمودیم شیخ طوسی دیگر
بسندهای معتبر روایت کرده اند که این مکان از حضرت صادق و بر سینه از سبب خم شدن عمارت که در سر راه بخند شریف
است که اکنون آنرا خانه میگویند حضرت فرمود چون جنازه حضرت امیر المؤمنین را پیش و گذاشتند میل کرد حضرت شد
برای ماتم و خزن بران حضرت دو بغض از کتب مذبه روایت کرده اند که چون دو جسد حضرت امیر المؤمنین از جسد حضرت
مفاد رفت نمود از خانه حضرت صدای شوی بلند شد مانند روزی شد که رسول خدا از دنیا رفت بود چون شب تاریک شد
انانی ایشان متعجب شدند بر زمین صدایها شنیدند و گفتند این از میان هوا یکو ش مردم رسیدند متعجب شدند که صدای ملایکه

در بیان کیفیت غسل کفین و انحصار

۳۴۱

است که در وفات و مرگ بجهت آن را می کشند و در این محله رضای الله عنه که چون برادران امام حسن و امام حسین مشغول غسل
 شدند حضرت امام حسین اب فرزند و حضرت امام حسن غسل میداد احتیاج نداشتند بکسی که جسد آن حضرت را بگیرد و اگر
 طریقی را که میتسد جسد مطهرش نمیکرد و بطریقی دیگر ظاهر میشد بوی خوشتر از مشک و غیر از جسد مبارکش میشدند و چون
 او غسل فایغ شد حضرت امام حسین صد داد که ای خواهر برادر و حضور جدم را پس در تنگ مبادرت نمود حنوط را از او زد چون حنوط
 را کشود و در جمیع کوه از نوی آن خوش بوشد پس آن حضرت داد و بیج جامه کفن کرد و چون بر تابوت گذاشتند پیش تابوت را
 جریبل و میکا بل برداشتند و عبا نوا حضرت امام حسن و امام حسین برداشتند و محمد حنفیه گفت بخدا سوگند من میدانم که
 جنازه آن حضرت بر هر دیوار و عمارت و درختی که میگذشت نعلیم میشد و محتوم نمیکردند و جنازه آن حضرت بعضی از
 خواستند که با جنازه بیرون آیند حضرت امام حسین ایشان را نکرده و ایند حضرت امام حسن میگفت لا حول و لا قوة الا
 بالله العلی العظمه ان الله وانا لله وارجون ائیه و بزرگوار است ما را شکستنی و خدا شکایت میکنم مضطرب ترا چون جنازه
 نزدیک کوفه رسید فرود آمدن زمین حضرت امام حسن پیش ایند بجای حضرت امام حسین که در هفت تکبیر گفت چون از نماز
 فارغ شد جنازه را نزد شش خاکی زد و در کرد مدنا که در قریه ساحله و بعد من تائی ظاهر شد تحت در زیر بر سرش کرده بودند
 بر آن محله نوشته بود این جنون است که ذخیره کرده است و فرج پیغمبر را از بنده شایسته ظاهر و مطهر چون خواستند حضرت
 را بقیع بردند صفا هائی شنیدند میگفت فرود برید و در بقیع بریت ظاهر و مطهر که حبیب بنیو حبیب خود مشتاق کرد و بهر
 در کتاب متاد و انوار حضرت امام حسن روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین با حسن و حسین گفت که چون مرا
 بقیع گذارید پیش از آنکه حالت را بر من روید و در گفت نماز نما او را دید بعد از آن در بقیع من نظر کنید چون آن حضرت داد و بقیع
 مقدس گذاشتند و برادر و فرزند ندیدند که پرده از سد من بر بقیع کشید است حضرت امام حسین آن پرده را از بالای
 آن حضرت دور کرد و در بقیع نظر کرد دید که حضرت زینب در حیم بر آمد و حضرت بر هیم با حضرت امیر المؤمنین سخن میگفتند
 پس حضرت امام حسین پرده را و پیش پای آن حضرت دور کرد دید که دایه زهره و خواهر او آدم واسطه بران حضرت نوحه می کشید
 راوی گفت که چون حضرت امیر المؤمنین داد من کردند صغصه بن صوحان عبید بن قریه بران حضرت ابی ساد شنی از خاک
 بر گرفت بر سر خود و بخت گفت پدر و مادر و دایه را با امیر المؤمنین کو را با دتر اگر اشکهای خدا ای ابو الحسن بختی که من
 تو با کبره بود و ضد یزیدی بود و جهاد تو عظیم بود با بچه از رو داشتی و شهادت سودمند کردی یزید پروردگار
 خود در منی پس حنفیه شارت خود را با استقبال تو پذیرفت و ملائکه خدا بر او در جمع شدند و جواب پیغمبر بر کربل شاکن
 شدی پس حد را گزینی داشت در جوار رحمت خود جاد داد و تو را بد رحبه برادرش محمد مصطفی ملحق گردانید و مرا از کاسرا
 بت داد پس از خدا ستوا میکنم که منت گذارد و نما و نومنی دهد که بر روی تو بکنیم و عمل نمایم به یثوباد و شان نمود
 باشم با دشمنان نمود شتر با شتم و در مژه و ساس تو بکشود و شوبه بختی که رسیدی بد رحبه جسد که احدی غیر از تو را
 بود و من را ز چند پاد که دیگری بنامه بود و چهار کردی در راه خدا در پیش روی برادرش محمد مصطفی چنانچه شرط شما
 کردن بود و قیام نمودی بدین حد اینچنانچه حق بیا نمودن بود نا امکه ششها را بر پاداشتی و فتنها را بر طرف کردی بنو مستقیم شد
 اسلام و منظم شدایان پس بر تو باد از ما بجزین صلوات و سلام بنو محمد شد بپشت شوسان و واضح شد نشانیهای راه ایمان
 برای هیچ کس جمع نشاد مناصب و خصال آن چهار برای تو جمع شده بود پیش از فقه که اجابت پیغمبر نمودی مناصب و ارب
 همه چیز اختیار کردی بنیای و مناصب نمودی جان خود و فدای او کردی ذوالفقار اب دایه پوشیده در حضرت و بکار برد
 نبود و هم شکست حقیم هر چنان عیند را بنود لیل کردانند هر یک که را در شهادت بود و هم شکست طغیهای شر را و کفر و عدو را
 را بنو هلال کرد هلال طغیان را پس کو را با دتر با امیر المؤمنین این سفنها و فضیلهها از همه کس بجز حضرت رسالت
 نزد بکر بود اسلام نوا و همه کس فایم نبود و علم و فهم نوار هم کس فرادان نبود و بقیع نوا و همه کامل نبود دل نوا و همه منجی
 نبود طبرهای بود و همه از همه بیشتر نبود پس شما را از جزیو محروم و بعد از تو کامل نکردانند بد رسی که زینکافی تو کلید
 خبر بود درهای شر را بر تو مانسته بود و هفت نواز برای ما کلید هر شرافت و درهای خبر را بر تو مانسته است اگر مردم سخن نورا

در بیان کیفیت غسل و کف و فرائض

۵۳۱۰

قبول میکردند هرگاه نعلهای خود را از بر پا و از بالای سر میخوردند و لیکن اخبار کردند بنابر این خود بسیار گرفتار و در
 واکبریه در او رد پیش رو کردند بنوی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و محمد و جعفر و عباس و یحیی و عون و عبدالله و سایر
 فرزندان آن حضرت رضی الله عنهم ایشان را تفریق کشیدند و کوفه برکشیدند چون صبح طالع شد برای مصلحتی نابوی از خانه حضرت
 بیرون آوردند بیرون کوفه حضرت امام حسن بران تابوت نماز کردند و آن تابوت را بر شتری بستند بجاخت مدینه روان کردند
 بابویه و فطیل را و ندی بستند و حضرت صادق را و ابی کرده اند که هشام بن عبدالملک از حضرت امام محمد باقر سؤال کرد که
 مراجعیده شبی که علی بن ابیطالب در آفتاب کشته شد مردی که در غیر شهر کوفه بودند بجه خلافت دانستند که آن حضرت کشته
 است آن حضرت فرمود که در آفتاب طلوع صبح در هر جای زمین که سنگی بر میداشتنند از برش خون نازد بچو شد پس
 علامت ظاهر شد در شبی که بیرون برادر موسی قات یافت و در شبی که یوشع بن یونس شهید شد در شبی که عیسی باستان وقت در
 شبی که حضرت امام حسین شهید شده بود این شهر شویب از ابن عباس روایت کرده است که حضرت در سال الف فرمود که چون من
 بمکه را میان و زمین چهل صباح بر او کوبه میکنند چون عالمی بمکه چهل ماه کوبه میکنند چون امای بمکه چهل سال کوبه میکنند
 پس فرمود که یا علی چون نوشید شوی میان و زمین بر نو چهل سال خواهند کوبید پس ابن عباس گفت چون حضرت بمکه
 المؤمنین در کوفه شهید شد ناسه روز باستان خون بارید هر سنگ را که از زمین بر میداشتنند از برش خون نازد بچو شد
 کتب مخالفان روایت کرده است که عبدالملک مروان از زهری سؤال کرد که در زمین چه علامت ظاهر شد در روزی که کشته
 شد علی زهری گفت که در بیت المقدس هر سنگ زره که بر میداشتنند از برش خون نازد بچو شد چون آن حضرت از دنیا رفت
 شنیدند هانی و خانه آن حضرت را از داد افسان فی التاج خرم بانی امایوم البته پس هانی دیگر را و داد که رسول خدا
 مرد و پدرش را از اخبار الطالبین روایت کرده است که لشکر قریش جماعتی از مسلمانان را اسیر کردند ایشان را بنزد پادشاه
 خود بردند کفر با ایشان عرض کردند ایشان را با کردند پس امر کرد که روغن زنجی را بچوشان و در دستان را در میان آن
 انداختند تا هلاک شدند یکی از ایشان را زارها کرد که خبر ایشان را بمسلانان برساند و ایشان را راه که بر میگشت ناکاه در میان
 بیابان صدای سم اسبان شنید چون نظر کرد در میان خود را دید که ایشان را در زینت انداخته بودند گفت شما را در حضور
 من در زینت انداختند تا من محمل شد بد اکنون شما را باین حال مشاهده میکنم گفتند ما در بغم ای بودیم ناکاه صدگان را شنید
 که از اسبان ندا کرد که ایشان را حیران آورد و در دستان شب سید شما علی بن ابیطالب شهید شده است همه حاضر شدند و بر او نماز کردند
 ما الحال از نماز او بر میگرددیم بفرمای خود میرویم فرات بن ابیهم از ابن عباس روایت کرده است که گفت چون حضرت امیر المؤمنین
 را ضرب زدند بر مقدار خود نشسته بر خود را بر زانوهای خود گذاشته بودند گفت آنها الناس من یخفی منکم یخفی عنکم و هر که خواهد
 ایمان بپاورد و هر که خواهد کافر شود شنیدم از رسول خدا که میفرمود چون علی بن ابیطالب از دنیا بیرون رود خصلتی
 چند در میان امت من ظاهر شود که خبری را آنها نباشد گفتیم آن خصلتها کدامند یا رسول الله فرمود امانت در میان مردم
 گزیند و خیانت بسیار شود حیای از میان مردم برخیزد که مردم در حضور یکدیگر زنا کنند و پروا نکنند بقدان آن نکبت و دنیا
 مردم حادث شود که کار مردم تنگ شود بدو سبب که نا علی میان مردم است زمین از من خالی نیست علی بن ابی طالب میگوید که بر
 روی گوشت منست علی بن ابی طالب عرو و استخوان منست علی بن ابی طالب در اهل من جانشین من است و میان قوم من خا
 کنده است بوعدهای من و اگر کنند فرزند منست علی بن ابی طالب میگوید که اگر آن جنک کرد در وقت غزوه و جنگها
 حاضر بود پیش من یا من طعامهای بهشت را تناول نمود مگر زجر شل یا او اشکارا مضامحه کرد گواه گرفت خبری که علی از باکان
 و معصومان و بنوکا دانست من گواه میکنم شما را ابی کروه مردم نا علی در میان شماست بر شما امری مشتبه نیست چون علی از میان
 شما برود مصداق این آیه ظاهر میشود لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة کتب و ابی بابویه و دیگران بسندهای
 معتبر روایت کرده اند که در روز نهاده حضرت امیر المؤمنین صدای پیون از مردم بلند شد مردم را دهشت عظیم عان شد
 مانند روزی که حضرت رسالت از دنیا مفارقت نمود در آن حال حضرت خضر بنیضوریت مرد پیری بنامند میگرفت و
 میگفت انا لله و انا الیه راجعون گفت امروز منقطع شد خلافت پیغمبر پس ایشان را برد و خانه که حضرت امیر المؤمنین در آن خانه